

## مصاحبه با سخنگوی حزب کمونیست افغانستان

فشار گذاشتن بر مهاجران افغانستانی اینست بورژوازی ایران بخاطر حفظ مافوق استثماری که از کارگران افغانستانی بعمل می آورد نیاز دارد که این کارگران را همیشه در حالت حذف و غیرقانونی بودن نگاه دارد. بهر صورت هر چند وقت یکبار فشارهایی از این قبیل اعمال میکنند تا کارگران افغانستانی در دوره هائی که بصورت «ترمال» شیره کشی میشوند از اینها راضی باشند که لااقل دستگیرشان نمیکند! از مرز ردشان نمیکند! کار پیدا میشود! به زندان نمی فرستند!

سؤال: در جامعه ایران، ستم ملی آشکاری علیه ملل ستمدیده ای که درون مرزهای ایران زندگی میکنند اعمال میشود. مسئله ملی علیرغم انکار و پرده پوشی تنگ نظران ناسیونالیست فارس، بشکل حادش وجود دارد. اما بدون تردید، وحشیانه ترین و زشت ترین شکل این ستمگری علیه مهاجران افغانستانی است. بنظر شما جایگاه ایدئولوژی عظمت طلبانه طبقات ارتجاعی ایران در فشار و سرکوب توده مهاجران افغانستانی چیست؟ تا چه اندازه این سرکوب را با شوینیسیم فارس - یا در این مورد بهترست بگوئیم شوینیسیم ایرانی - و ستمگری ملی مرتبط میدانید؟

جواب: بدون شك شوینیسیم ایرانی در سرکوب دخیل است! اما برای اعمال این شوینیسیم يك پایه مادی وجود دارد. این شوینیسیم مستقیما در خدمت منافع اقتصادیشان است و برای همین اعمال میشود. یعنی يك چیز روانی نیست که از افغانستانیها بدشان می آید. در واقع با منافع طبقاتی و اقتصادیشان پیوند دارد. واقعیت اینست که برخی از اینها (از همین بورژوازی ایران) که اینطور ردیلاته جو شوینیسیتی براه می اندازند و حساسیت شوینیسیتی را بین مردم ایران دامن میزنند خیلی هم از وجود کارگر افغانستانی راضی هستند! خیلی هم از وجود کارگری که در بی حقوقی و ستمدیدگی شدید بسر میبرد استفاده میکنند. به تجربه تك تك کارگران مهاجر نگاه کنید، خود این کارفرماها به کارگران افغانستانی میگویند: «ما خیلی راضی هستیم، خوشیم که شما باشید. با کارگران ایرانی راضی نیستیم.» بورژوازی ضدیت با افغانستانیها را بین کارگران ایرانی تقویت میکند و از طرف دیگر کارگران افغانستانی را علیه کارگران ایرانی تحریک بقیه در صفحه ۲

حزب کمونیست افغانستان که یکی از احزاب شرکت کننده در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است در اول ماه مه ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) تاسیس شد. این حزب از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم پیروی می کند. ارگان حزب، «شعله جاوید» (دوره دوم) نام دارد. حزب کمونیست افغانستان در راه تدارك جنك درازمدت خلق علیه طبقات ارتجاعی و اربابان امپریالیست آنها مبارزه می کند - «حقیقت»

سؤال: خیل عظیمی از زحمتکشان مهاجر افغانستانی سالهاست که در ایران بسر میبرند. آنها در خشت پزیها و آجرپزیها و کارهای ساختمانی چهره ای آشنا هستند. مجتمع های سنگ بری در اصفهان، در جاده تهران - قم و... مملو از آنهاست. چرخ بسیاری از کارگاه ها، مزارع و باغات، مرغداریها و دامداریهای ایران با استثمار آنها می گردد. زحمتکشان مهاجر افغانستانی بدون شك یک نیروی مهم اجتماعی را در جامعه ایران تشکیل میدهند. اما علیرغم وجود زمینه عینی همبستگی و همسرنوشتی کارگران و ستمدیدگان افغانستانی و ایرانی، نفوذ تبلیغات «بیگانه» ستیزی و مشخصا روحیات و رفتار ضد افغانستانی را در ایران شاهدیم. بنحوی که مقابله با این گرایشات ارتجاعی یکی از موضوعات مهم در کار تبلیغی و ترویجی ما در بین توده های مردم است. شما رفقا این مسئله را چگونه می بینید؟

جواب: این مسئله سابقه طولانی دارد و صرفا به دوره جمهوری اسلامی مربوط نمیشود. به زمان شاه برمبگرد. حدودا از سال ۱۳۵۳ بود که کارگران افغانستانی در نتیجه بیکاری و مشکلات اقتصادی و عدم اشتغال بطرف ایران سرازیر شدند. از همان ابتدا طبقات حاکمه ایران سعی کردند پرابلمهای جامعه از قبیل بیکاری و جنایات و زندگی فلاکتبار مردم و غیره را به وجود افغانستانیها متصل کنند. سعی کردند وانمود کنند که مسبب این مسائل افغانستانیها هستند. سالهای آخر حکومت شاه هم شاهد جوسازیهای اینچنینی بودیم! مثلا بر سر قاچاق مواد مخدر. میدانیم که افسران عالیرتبه شاه دست اندر کار قاچاق بودند ولی افغانستانیها را میگرفتند. یعنی این مسئله را دستاویز قرار داده بودند. جمهوری اسلامی ادامه این کار را گرفت و در ابعاد بیسابقه ای گسترش داد. يك هدف مشخص دیگر طبقات حاکمه در ایران از

ستم ها ابعاد بیسابقه ای دارد و گاه چهره بسیار هولناکی بخود میگیرد. چون بخش بزرگی از مهاجرت ها بشکل خانوادگی انجام شده، ستم و سرکوب دامن گیر کل خانواده میشود. يك نمونه را برایتان قصه میکنم: بگیر و ببند افغانستانها بود. يك کارگر را گرفتند. در آن موقع زنش برای وضع حمل در بیمارستان بود. دو طفل صغیر در خانه بودند (اطفال ۴ ساله و ۲ ساله). پدر در را روی آنها قفل کرده بود. این مرد هر چه جنجال کرده بود که بابا زنه در زایشگاه است و دو طفل خردم در خانه، پاسدارها گوش نکردند. او را بردند دم مرز نمروز و از مرز رد کردند. او برگشت. سه هفته سرگردان بود. بالاخره کسی را در ایران یافت و گفت جستجو کن و ببین چه شد؟ روزی او را دیدم. بسیار پریشان بود. زنش در زایشگاه مرده بود و اطفالش در خانه. زن در زایشگاه کسی پشتش را نمیگیرد و همان شب می میرد. سه چهار روز میگذرد. مردم می بینند فلانی نیست و در خانه هم قفل است. قبلا هم تجربه اش بود که سر خیابان او را گرفته بودند و برده بردند مرز. مردم وارد خانه میشوند و می بینند که دو طفل خردسال، گردن به گردن مرده اند.

گزارشات اخیری هم که داشته ایم خیلی تکان دهنده است. ملاهای کثافت، صیغه را در میان افغانستانها رواج داده اند. این نوع فحشاء در میان شیعه های افغانستان رایج نبود و يك عمل زشت محسوب میشد؛ این را رواج داده اند. بغیر از ترکمنها و ازبکها که کمی تریاک در بینشان رواج داشت، دیگر کسی تریاکی نبود. حالا اعتیاد در میان کارگرانی که در ایران کار میکنند زیاد شایع شده است. در میان پشتونها، هزاره ها و کل افغانستانی ها. در واقع همین افغانستانهایی که کار قاچاق مواد مخدر را میکنند هیچکدامشان بدون پیوند با محافل و

میکنند. میگویند: «کارگر ایرانی حقوق زیادی میخواهد. همیشه موی دماغ است. شما خوبید.» وقتی فشار و سرکوب علیه مهاجران بالا میگیرد اینها میگویند: «ناراحت نباشید؛ چند روز میگذرد و وضعیت درست میشود.» خلاصه اینکه بورژوازی ایران به استفاده از کارگران افغانستانی نیاز دارد - کارگرانی که با مزد کم کار میکنند؛ هیچگونه تامين اجتماعی نمیخواهند؛ نه بیمه؛ نه تقاعد. وقتی در سر کار آسیب می بینند هیچی نمی خواهند.

سوال: فکر میکنیم که هر آدم شرافتمند، هر فردی که از سلطه جمهوری اسلامی رنج میبرد و بنحوی تحت استثمار و ستم قرار دارد، باید عمیقا به رفتار خودش، به عکس العملهایش نسبت به وضعیت خواهران و برادران مهاجر افغانستانی اش فکر کند. باید ببیند چقدر نسبت به ستمها و استثمار شدیدی که بر آنها روا میشود حساسیت به خرج داده است. باید ذهنش را واریسی کند و ببیند که نکند چون این افراد «خارجی» هستند بنظرش این وضعیت «طبیعی» آمده است! یا بدتر از آن، گاهی هم به این فکر افتاده که «اینجا جای ما، فرصتهای شغلی ما را گرفته اند. چرا بر نمیگردند کشور خودشان؟» فکر میکنیم هر کارگر و زحمتکشی باید خودش را جای یک مهاجر ستمدیده افغانستانی بگذارد و آنوقت از خود پرسد که آیا صبر یا قدرت تحمل این بار اضافی سرکوب و تحقیر و بی حقوقی را دارد؟ در اینجا اگر ممکن است مشخصتر به ستمهایی که بر توده های افغانستانی در ایران روا میشود بپردازید. نمونه هائی را بازگو کنید.

جواب: قبل از این، اجازه بدهید روی يك نکته تاکید بگذارم. این وظیفه حیاتی پیش روی انقلابیون ایرانی و افغانستانی است که پیوسته درباره شوونیسم رایج در میان توده ها روشنگری کنند و آنها را متوجه دسیسه چینی های طبقات استثمارگر بکنند. واقعیت اینست که برخوردهای شوونیستی و سیاستهای تفرقه افکنانه مرتجعین حاکم، عوامل منفی ایجاد میکنند؛ مثلا احساس بد افغانستانی ها به کل ایرانیها. اینطوری نیست که فقط طبقات حاکمه را ببینند. میخواهند در مورد کل ملت ایران در میان مهاجران افغانستانی حساسیت بوجود بیاورند. یا میان کارگران ایرانی این را دامن بزنند که انگار افغانستانیها باعث بیکاری اینها شده اند؛ اشتغالات مربوط به آنها را گرفته اند و شغل بدست آورده نمی توانیم. این هم درست است که عامل اصلی شوونیسم، بورژوازی حاکم است ولی گاهی حساسیت ضد افغانستانی را میان توده های ایرانی دامن میزنند به قسمی که توده های ایرانی را اغوا می کنند و آنها را به اقدامات بسیار زشت و شدید و خشن علیه افغانستانی ها می کشانند. این مسائل، مبارزه علیه توطئه های ارتجاع را برای انقلابیون هر دو کشور بسیار اضطراری میسازد.

اما در مورد نمونه های ستمگری: فشار خیلی زیاد است. میدانید که مزد کارگر افغانستانی، ۵۰ فی صد مزد کارگر ایرانی است. چند سال قبل جمهوری اسلامی لایحه وضع کرد که افغانستانی ها اجازه ندارند در صنایع غذائی باشند. یعنی در نانوائی ها؛ شیرینی فروشیها؛ رستورانها. گفتند افغانستانی ها کثیف هستند؛ مرض دارند و..... افرادی هستند که زندگی کل خانواده و کس و کارش و تمام زندگیشان وابسته به کار در ایران است. کارفرما پولشان را نمیدهد؛ دعوا هم نمیتوانند. بعضی ها که میتوانند پارتی جور کنند، پولشان را میگیرند. برخی ها هستند که حقوق ۶ ماه، یکسال کارشان را نداده اند. کسانی که حقوق گرفته اند سر مرز با پاسداران روبرو میشوند. پاسداران پولشان را میگیرند و آنها را دست خالی به افغانستان میفرستند. این موارد، یکی دو تا نیست. در طول سالها هزاران موردش بوده است. خیلی ها خجالت میکشند که برگردند. بعد به برخی يك تفنك میدهند و سرباز احزاب اسلامی میشود. فامیل می بیند فردش رفته که کار کند و مزد بیاورد اما سرباز اجیر شده است. یعنی زمینه ساز سرباز اجیر، باز همین رژیم جمهوری اسلامی است. به همین صورت صدها افغانستانی را در جنگ ایران و عراق به کشتن دادند.

### نشانی

**اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)**

BM BOX 8561,  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

**نشانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی**

BCM RIM,  
WC1N 3XX LONDON, U.K.

عناصر طبقات ارتجاعی حاکم نیستند. از رباط، ماشین سیمرخ تریاک بار میکند میبرد بازرگان، این چطور رد میشود؟

سوال: با توجه به شدت ستم و استثمار، مهاجران افغانستانی به رژیم جمهوری اسلامی چطور برخورد میکنند؟

جواب: مهاجران افغانستانی از جمهوری اسلامی نفرت دارند. البته اوائل هزاره ها بخاطر شیعه بودن روی رژیم ایران سرمایه گذاری کرده بودند؛ ولی در ایران فوراً تحت ستم قرار گرفتند. علتش این است که هزاره ها - و همینطور ازبک ها - بخاطر شکل ظاهرشان فوراً مشخص میشود که افغانستانی هستند. در حالیکه پشتونها میتوانند با مقداری تغییر لهجه و تغییر ظاهر، گیر نیفتند. البته ستم و تبعیض در ایران دامن همه افغانستانیهای مهاجر را می گیرد. یک مثال بزنم تا میزان نفرت توده های افغانستانی از جمهوری اسلامی را بیشتر بفهمید. دو سال پیش در «تل سیاه» (یک کمپ افغانستانی)، جمهوری اسلامی فجایع زیادی علیه افغانستانی ها مرتکب میشود. این کمپ بسیار بدنام است. در واقع یک بازداشتگاه صحرایی است که قتلگاه هزاران زن و مرد افغانستانی است. همان موقع اتحادیه محصلین هزاره (HAZARA STUDENT FEDERATION) - که یک تشکل صنفی محصلی ناسیونالیستی در میان هزاره های پاکستانی است - در کویت (پاکستان) بخاطر اعتراض علیه کشتار ۱۷ زن و مرد و بچه - که از هزاره های مهاجر افغانستانی بوده اند - در این کمپ، تظاهراتی دعوت میکند. فکر میکرده اند شاید ۱۰۰ نفر بیایند؛ ولی هزاران نفر آمدند که اکثریت قریب به اتفاق آنان از مهاجرین افغانستانی بودند. تظاهرات را بردند جلوی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی. و پلیس مداخله کرد و مانع تظاهرات شد. یا اگر به حرکتها می که در خود ایران میشود مثل خیزش مشهد و غیره نگاه کنید می بینید که با کمی شلوغی، کارگران افغانستانی هم داخل شورش و مبارزه میشوند و دق و دل خود را علیه رژیم در می آورند؛ مثل آتش زدن ماشین سپاه و غیره.

سوال: این سوال پیش می آید که احزاب مرتجع اسلامی افغانستان - همین احزابی که مجیز جمهوری اسلامی را میگویند و مبلغ نظام موجود در ایران هستند - چطور این تبعیض و ستم آشکار و وحشیانه را در مقابل مهاجران افغانستانی توجیه میکنند؟ باید کار سختی باشد.

جواب: بگذارید فقط یک نمونه اش را بگویم. روزی مردم سراغ آیت الله محسنی (نماینده خوئی در افغانستان) که در مشهد ساکن بود رفتند و از او خواستند که با مقامات جمهوری اسلامی صحبت کند شاید این سیاستها متوقف شود. این برخوردها دیگر صورت نگیرد. مردم به او گفتند: «مگر جمهوری اسلامی نمیگوید که اسلام مرز ندارد پس چرا این حرکات را علیه ما میکنند؟» محسنی جواب داد که من با این برخوردها موافقم و امشب در مسجد دلایلم را برایتان میگویم. او شب بر منبر رفت و گفت: «من با رئیس مجلس شورای اسلامی صحبت کرده ام. ایشان گفتند که آگاهانه گاهی اینها را اذیت میکنیم تا یادشان نرود افغانستانی هستند و متوجه مسائل افغانستان باشند.» این استدلال بسیار احمقانه بود! خودشان اعتراف کرده بودند که آگاهانه این سیاستها را اعمال میکنند و تازه یک جنبه دلسوزانه هم به آن داده بودند. در واقع رژیم خودش این حرکات را آغاز میکند و بعداً خودش جلوی او را میگیرد.

سوال: به احزاب مرتجع اسلامی افغانستان اشاره کردید. مایلیم تصویر مشخصتری از پیوندهای منطقه ای و بین المللی اینها و دعوایشان داشته باشیم. این مسئله مهم است زیرا بعد از رو شدن طالبان، اینجا و آنجا چهره ای از سایر احزاب ارائه میکنند که انگار نسبت به طالب ها، «معتدل» و «مترقی» و «ملی» هستند!

جواب: بسیار خوب. از طالبان شروع کنیم. طالبان یک جریان آمریکائی است. پاکستان و عربستان سعودی و آمریکائیها نه تنها از لحاظ تسلیحاتی و مهمات و نقشه های نظامی و غیره تقویتش میکنند، بلکه برایش نیرو میفرستند. پس از اینکه حزب اسلامی (حزب گلبدین حکمتیار) نتوانست سیاستهای آمریکا را جلو ببرد حذفش کردند. حزب اسلامی دیگر نیروئی بحساب نمی آید. بنابراین یک صف بندی دیگر شکل گرفت: صف بندی طالبان که تعداد پاکستانی ها در آن آنقدر زیادست که دیگر طالبان هم نمیتواند منکر شود - میگویند افراد داوطلب اند. در واقع مزار (۱) خیلی افراد و افسر پاکستانی دستگیر شدند. میجرهای پاکستانی و احزاب ارتجاعی پاکستان در جنگ افغانستان درگیرند. سپاه صحابه یک ارتش برای خود در طالبان دارد. سعودیها برای خود تشکیلاتهای خاص دارند و غیره. چندین دسته از خود پاکستانیها هست. و همینطور «اویغرها» که مربوط به استان سی کیان در چین هستند.

سوال: از چین هم نیرو آورده اند؟

جواب: بله. اویغر یکی از شاخه های ترک است. اینها از طریق پاکستان میآیند. محافلی از پاکستان اینها را تقویت میکنند. نیروهای شبه اخوانی پاکستان، مسائل اخوانی و اسلامی را در سی کیان تبلیغ میکنند.

طرف دیگر شورای نظار و جمعیت اسلامی (دار و دسته مسعود و ربانی)، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی - اسلامی است. روسیه و فرانسه اساساً پشت اینها هستند. شورای نظار کاملاً از جانب روسها حمایت میشود؛ تسلیحاتی تقویت میشود؛ پولشان را در روسیه چاپ میزنند. از سال دوم آمدن شوروی ها در افغانستان با مسعود پیمانی امضاء کردند و مناسبات میانشان برقرار شد. از همان زمان فرانسویها و روسها از نزدیک سر این کار کردند و روابطشان وسیع شد. برای همین وقتی رژیم نجیب در معرض سقوط قرار گرفت، کمیته مرکزی حزب وطن فیصله میکند و قدرت به ائتلاف شمال تسلیم میشود. این ائتلاف شامل نیروهای نظامی تحت فرماندهی رشید دوستم، مسعود (شورای نظار) و حزب وحدت اسلامی بود. چیزی وجود دارد بنام معاهده «جبل السراج». پیش از سقوط نجیب است. کمیته مرکزی حزب وطن فیصله میکند و قدرت را به ائتلاف شمال میدهد. نیروی دوستم، خودش بخشی از نیروهای نجیب بود که مستشاران روسی از قبل بوجود آورده بودند.

روسها، «حزب وحدت اسلامی» را هم بشدت تقویت میکنند و تسلیحشان میکنند. بعد از حوادث مزار، مستشاران روسی رسماً در جبهات عبدالملک، مسعود و خلیلی قرار دارند. افسران روسی که سابقاً در دوران تجاوز در ارتش روسیه بودند و سالها در اینجا جنگ کردند و تمام مناطق را بلدند. همین افسرانی که پنج سال، شش سال جزو ارتش متخاصم در افغانستان جنگیده اند امروز مخالفان طالبان را تعلیم میدهند (البته بعد از وقایع مزار) و حمایت تسلیحاتی میکنند. حزب وحدت بخش مهمی از حمایت جنگی و تسلیحاتی اش از طرف روسها میشود. خلاصه اینکه، بلوک بندی اصلی در افغانستان بین آمریکا و روس است و احزاب مرتجع اسلامی هم هر یک بنحوی با این یا آن جهت گیری و پیوند دارد.

در اینجا لازم است مشخصاً به نقش مهم جمهوری اسلامی در رابطه با این احزاب بپردازیم. همانطور که میدانید یکی از حامیان اصلی مرتجعین اسلامی در افغانستان است. مزاری رهبر سابق حزب وحدت کاملاً دست پرورده جمهوری اسلامی بود. خلیلی رهبر کنونی این حزب را که اصلاً جمهوری اسلامی ساخت. شخصیت او ساخته دست وزارت امور خارجه ایران بود. خلیلی، فردی از سازمان نصر بود که کم کم به موقعیت رهبری حزب وحدت رسید و بعد از کشته شدن مزاری، رهبر اصلی شد. نه تنها حزبی مانند «حزب وحدت اسلامی» ایران را پشت خود دارد بلکه جمهوری اسلامی برای مسعود و ربانی هم پشتیبان مهمی حساب میشود. یعنی در رابطه با بلوک بندی منطقوی و جهانی در رابطه با افغانستان، رژیم ایران بیشتر پهلوی هند و روسیه و فرانسه

و تضعیف موقعیت افغانستان به این کارها دامن میزند. مثلاً، يك میدان هوایی (۳) در خوست بود که موقتی بود و باند آن فلزی بود. يك چیز مجهز درست کرده بودند. بعد از رفتن شوروی، کل فلزاتش را بردند در پاکستان فروختند؛ یا تانکهای نو را منفجر کردند و با آن همان کار را کردند. پاکستانی ها خودشان مستقیماً این کارها را رهبری میکردند. میدان هوایی خوست را کاملاً منهدم کردند. آنچنان اوضاعی بود که پلیس مرزی پاکستان مستقیماً شروع کرد به خرید زره پوش از اینها و میلیشای مرزی را مجهز کردند به زره پوش. وقتی طالبان قندهار را گرفتند کل قوای هوایی و قوای دافعه اش را نابود کرده بودند؛ کارخانجات را هم. نزدیک کابل در «گل بهار» يك نساجی قدیمی بود. کسی بنام استاد فرید (يك فرمانده نظامی حزب اسلامی) کل ماشینهای این کارخانه را که چهار هزار نفر کارگر داشت قطعه قطعه کرد و در پاکستان بفروش رساند.

در اطراف جلال آباد يك تعداد فارم های زراعتی بود بنام های فارم هده، فارم غازی آباد و.. که دولتی بود و روسها جور کرده بودند. اینها پر از درختان میوه بود و زمان ظاهر شاه دوازده هزار کارگر زراعی در آنجا کار میکردند. همه شان را عمدتاً بعد از بدست گرفتن قدرت از بین بردند؛ درختها را بریدند. کل عوامل پاکستانی ها در این جریان دست داشتند. یا مثلاً «پکتیا» یا «نورستان» یا «کنر» را در نظر بگیرید که جنگل دارند. این جنگلها میوه خشک دارند و یا چوب سوخت و ساختمانی. يك مقدار از این جنگلها در زمان جنگ تخریب شد. اما بعد از سقوط نجیب نیز میزان تخریب این جنگلها به همان اندازه شدید است. حتی زمان جنگ از خوست تا مرکز پکتیا يك جنگل انبوه بود مثل جنگل مازندران. اما امروز - و در واقع بعد از بقدرت رسیدن اسلامی ها - این دره جنگلی کاملاً لخت شده است و حتی باعث سیلابهای زیاد و خانه خرابی مردم این منطقه شده که قبلاً اصلاً نمیشد. اینجور جنایتها هم اکنون هم جاری است. احتمالاً اگر جلوی گرفته نشود تمام گوهها همینطور برهنه میشود. در واقع اینها کلی تغییرات در محیط زیست بوجود آورده اند و خطرناک شده است. مناطقی بوده که اصلاً نسل اندر نسل سیل ندیده بودند و حالا زیر سیلاب میروند. این خود بخشی از مداخلات ارتجاعی و امپریالیستی است که کشور را نابود میکنند. مراتع دارد از بین میروند و این جنگلها در واقع يك منبع معاش برای مردم بوده است و این مردم زمینه معاششان را هم دارند از دست میدهند. مالداري - دامداری - دارد از بین میروند؛ اورانیوم هیرمند را روسها کاملاً بردند؛ کل معدن را بردند. یا معدن سنگ رخام - که نوع بسیار مرغوب مرمر است - را پاکستانی ها میبرند. یا بخش پنجشیر و بدخشان که احمد شاه مسعود حکومت میکند، سنگهای قیمتی دارد که فرانسوی ها چشم دوخته اند. يك تفسیر هست که جنگ بین مسعود و گلبدین، و حالا بین مسعود و طالبان، جنگ بین قاچاقچیان احجار کریمه (منظور سنگهای قیمتی است) و قاچاقچیان تریاک و هروئین است.

امسال طالبان زکاتی که از تریاک کشت شده گرفتند ۶۰ میلیون دلار بود. مردم آردشان را از پاکستان و ایران می آورند نه بخاطر اینکه زمین در افغانستان نیست، بلکه به این خاطر که اینها زمینها را زیر کشت تریاک میبرند. آمریکایی ها که ظاهراً مخالف کشت و تجارت مواد مخدر هستند، خودشان در واقع مروج آن در افغانستان هستند. طالبان کارهایی میکنند که آدم شاخ در می آورد. مثل عکاسی ها را در کابل بستند، یا کف زدن در استادیوم های ورزشی را ممنوع کردند. حالا اینها را چه کسی سر کار آورده است؟ امپریالیستها. مهم نیست که اینقدر در روزنامه های غرب علیه این اقدامات حرف بزنند. این واقعاً دو رویی است. خودشان اینها را آورده اند. طالبان کی بود؟ از کجا آمد؟ یقیناً اربابهای طالبان مشکل دارند مردم خودشان را قناعت بدهند که از این حکومت دست نشانده شان حمایت کنند. تهاجم طالبان به دفتر سازمان ملل و کشتن نجیب را در نظر بگیرید. ما هیچ ناراحت نیستیم که نجیب کشته شد. اما این کارها باصطلاح با معیارهای آمریکائی ها جور در نمی آید. چطور می توان توجیه میکنند؟

و... قرار دارد و در چوکاتی (۲) کلی تر تمام دار و دسته هائی که مقابل طالبان هستند را مورد حمایت قرار میدهد. عبدالملك (جانشین ژنرال دوستم) به ایران میروند و با رفسنجانی ملاقات میکنند. قنصلگری ایران در مزار همیشه فعال بوده است. ایران کمابیش دوستم را حمایت میکرد و با عبدالملك رابطه اش نزدیکتر است. مسئله پان ایرانیسم هم هست که اینها را تقویت میکند؛ چون فارسی زبان هستند؛ محور افغانستان - تاجیکستان - ایران. اینجور مسائل بویژه از جانب مسعود مطرح است. يك حالت ایستادگی ناسیونالیسم ارتجاعی در برابر قدرت پشتون را دارد. بدین صورت که افغانستان کماکان باید در سلطه فارسی زبانان باقی بماند. و ایران روی همین مسئله حساب باز کرده است.

سؤال: یعنی بطور کلی ما با یکسری احزاب سرسپرده و نوکر مواجه هستیم.

جواب: همینطور است. اما دامنه وابستگیها و نحوه پیوستگیهای اینها با امپریالیسم را باید بهتر فهمید. ارتباطات اینها با قدرتهای بین المللی فقط در رابطه با افغانستان نیست. اینها نیرو در بوسنی میفرستند؛ در کشمیر؛ در جنگ آذربایجان و ارمنستان چند دسته از افراد مزدور احزاب اسلامی می جنگیدند. حزب وحدت برای خود میفرستاد؛ حزب اسلامی گلبدین برای خود؛ و جنبش ملی - اسلامی هم برای خود. ضمناً اینها که سرسپرده امپریالیسم هستند، ارباب هم عوض میکنند و خیلی وفادار نیستند. این را سر مسئله «اسامه بن لادین» (يك میلیارد عرب مخالف دربار سعودی و آمریکا که میگویند در بمب گذاری مرکز تجاری نیویورک دست داشته) دیدیم. کشف شد که این فرد در منطقه جلال آباد تحت کنترل طالبان بسر میبرد. آمریکائیها فشار آوردند که او را بدهند؛ ولی ندادند و دیگر سکوت شد. اهمیت مسئله اینست که آمریکا فشار سر طالبان آورد که ولش کنند و نکرند. منظور اینست که خیلی وفاداری ندارند. منافع را هر جا ببینند، میروند. هم سعودی تقویتشان میکند و هم مخالفان دربار سعودی و اینها از هر دو استفاده میکنند.

سؤال: اگر امکان دارد بیشتر از جنایات و جنایاتی که این دار و دسته های مرتجع اسلامی طی کمتر از دهسال حاکمیت مرتکب شده اند بگوئید؛ از بلاهاتی که بر سر افغانستان آورده و می آورند.

جواب: یکی از جنایات بزرگ احزاب مرتجع اسلامی - بخصوص مرتجعینی که امروز در طرف روسها قرار دارند - این است که مجموع فداکاری هایی که مردم در جنگ علیه روسها کردند را لگدمال کردند. همان هایی که خودشان را قهرمانان مقاومت علیه روسها میدانستند الان راهنمای مستشاران روس هستند. احزاب اسلامی این را اینطور توجیه ایدئولوژیک میکنند که آنها قبلاً کمونیست بودند و حالا عوض شده اند! همان مستشار روسی که آنوقت می آمد مملکت را بمبارد میکرد، نقشه میکشید و فرماندهی میکرد حالا آمده نقش بازی میکند در جنگ های داخلی افغانستان. حتی طالبان هم با آنها رابطه میگیرد و از آنها میخواهد که برایشان پول چاپ کنند. طالبان از لحاظ ترکیب درونی نیروهایشان میتوانند در آینده نیز کم و بیش از این زمینه ها برخوردار باشند. چون بخشی از نیروهایشان را دار و دسته خلقی های تحت سرپرستی «شهنواز تني» (وزیر دفاع رژیم نجیب که علیه وی دست به يك کودتای ناکام زد) تشکیل میدهد. این دار و دسته که فعلاً جهت گیری آمریکائی دارد، کم و بیش روابط قدیمی روسی اش را نیز باید حفظ کرده باشد. مثلاً حداقل به قسم غیر مستقیم یعنی از طریق حفظ رابطه با يك تعداد خلقی هائی که فعلاً در رابطه با روسها قرار دارند.

غارت و چور و چپاول احزاب مرتجع اسلامی هم کاملاً آشکار است. البته دولت پاکستان هم خیلی حساب شده برای به نابودی کشاندن

تناقضاتشان را برطرف کنند و دیگر از اینجور نظامها و نیروهای مرتجع حمایت نکنند. وضعیت در افغانستان خیلی متشنج است. نمیتوانند توافق کنند؛ زمینه این هم نیست که یکی بتواند دیگری را در افغانستان کاملاً حذف کند یا تحت سلطه خود قرار بدهد.

سؤال: شما تا اینجا بیشتر صف بندی احزاب مرتجع اسلامی را با ارتباطات منطقه ای و بین المللی شان توضیح دادید. سؤال اینجاست که پیوندها و وابستگیهای ملیتی و قومی چه نقشی در این گروهبندیها دارد؟ اصلاً نقشی ایفاء میکند؟

جواب: در ابتدای دوران جنگ مقاومت، بخشی مهمی از مقاومتها ضد شوروی و ضد رژیم وابسته به حرکتها خودبخودی مردم بخصوص در مناطق روستائی مربوط میشد. اینها حرکاتی با شعارهای مشخص دهقانی نبود؛ برای همین از ابتدا شکل قبیله ای بخود میگرفت. در کنار جریانات متشکل سیاسی و نظامی، این حرکت خودبخودی مردم هم بود. جنگ مقاومت، جنگی پراکنده و بلحاظ نظامی با سازماندهی پراکنده بود. تحت شرایط مقاومت پراکنده، موقعیت قوای شوروی محدود شد به شهرها. مناطق هزاره، دست هزاره ها افتاد. مناطق تاجیک، بدست تاجیکها و غیره. همین باعث شد که نیروهای ارتجاعی هر ملیت، مقاومت علیه شوروی را تحت کنترل خود در آورند. از همان زمان، این مسئله ملی به این صورت شکل گرفت. وقتی قوای شوروی میروند و نجیب سقوط میکند، این جریان به مناطق شهری این ملیتها هم توسعه می یابد و نیروهای ارتجاعی خارجی هم پشت هر يك را میگیرند و این رقابتها ارتجاعی شکل رقابتها ملی هم میگردد. مرتجعین مشکل دارند که تحت اسلام مردم را علیه همدیگر بسیج کنند؛ پس تحت مسئله ملی میکنند. مثلاً هزاره ها را تحت لوای اینکه «آهای دارند مناطق هزاره را میگیرند» بسیج میکنند. مردم را علیه هم تحریک میکنند. منظورم این است که مرتجعین این اوضاع را اختراع نکرده اند؛ بلکه دامن زدن به شوینسم ملی و چیزهای ناسیونالیستی تحت شرایطی انجام میشود که از قبل وجود داشته و با اتکاء به آن میتوانند این اوضاع را کنترل کنند و بنفع خود مورد استفاده قرار دهند. کماکان محور کارشان، اسلام بازی است. خصومت بین احزاب مختلف اسلامی است و حامیانشان و سیاستهای منطوقی شان و غیره.

اما چیزی را که مطرح میکنند تحت عنوان مبارزه علیه شوینسم، واقعیتش این است که وحشیانه است. مثلاً به این صورت که دوران جنگهای کابل، یکسری پشتون ها را میگرفتند و میخ توی سرشان می کوبیدند و میکشیدند. افراد مزاری (حزب وحدت اسلامی)، پشتون ها را زنده زنده توی کوره آجرپزی می انداختند؛ یا گوش و دماغشان را می بریدند و ول میکردند. خود افراد حزب وحدت این کارها را میکردند. بچه های کم سن و سال هزاره، پیرمردهای پشتون را میگرفتند و برای تحقیر کردن به آنها تجاوز میکردند، یا به زنهایشان و غیره. یا سیاهی ها بچه ها و جوانهای هزاره را میگرفتند و علاوه از اینکه به آنها تجاوز میکردند يك کارشان هم این بود که آنها را هروثینی میکردند؛ و آنها دیگر نمیتوانستند جایی بروند و آنها را به کار می کشیدند. یا طالبان در مسیر پاکستان مردان هزاره را از ماشین پیاده میکنند و زنهایشان را میگویند بروید. مردها را میبرند به زندان «پل چرخ» و زنان را راهی میکنند. یا در مسیر پاکستان به قندهار و غزنی، طالبان هزاره ها را میگیرند و میبرند برای کار روی زمینهایشان؛ مفتی! به زور! چند وقت پیش در شمال کابل (منطقه شمالی) چند صد هزار نفر جمعیت تاجیک را کوچ دادند؛ تحت عنوان اینکه شما وقتی احمد شاه مسعود آمده بود با او همکاری کرده اید. یا زمستان گذشته، در «باد غیس» هزاران زن و بچه پشتون را در سرما و آوار به کوچ کردند. نیروهای احمد شاه مسعود همین کار را در «قندوز» علیه پشتون های قندوز کرد. هم اکنون سراسر منطقه هزاره جات از طرف جنوب و شرق و غرب از طرف طالبان تحت محاصره

کشوری که لیبی را تحریم هوایی میکند و یا جنگ خلیج را راه می اندازد، در این مورد چه کرد؟ هیچ. چون طالبان نوکر خودشان بود. حتی در برخورد به کاسترو یا کره شمالی ببینید که چقدر سر حقوق بشر فشار میگذارند. اما در رابطه با طالبان چه میکنند؟ محکوم میکنند؛ خوب نمی توانند نکنند. يك محکومیت صرف. ولی دیگر چکار میکنند؟ از لحاظ سیاسی و مالی و نظامی تقویتشان میکنند. طالبان حتی با معیارهای ارتجاع معمولی جهان هم عقب مانده هستند و وقتی با غربی ها ملاقات میکنند حتی اگر بتوانند با آنها دست هم نمی دهند؛ چون باصطلاح کافرند. ولی اربابها کماکان آنها را مورد حمایت قرار میدهند و تأمینشان میکنند و امور و سیاستهایشان را از طریق اینها پیش میبرند. اینها غربی ها را نجس میدانند ولی رابطه نوکری و اربابی برقرار است. سالها است که گروههای متوهم انتظار دارند که غربی ها باصطلاح دخالت کنند و تحریم کنند و یا قوایشان را بیاورند. ولی هیچ نشانه ای پیدا نیست. در واقع هرکدام از امپریالیستها سیاستهایشان را از طریق یکی از همین ها پیش میبرند.

سؤال: در همین مورد، بحران امپریالیستها و رقابت بین خود آنها چقدر نقش دارد که پای حمایت از مرتجعینی به این بی آبرویی بروند؟ اگر حد بیشتری از توافق بین امپریالیستها موجود بود، یا امپریالیستها دچار بحرانهای سیاسی و اقتصادی نبودند، آیا نیروهایی از قبیل طالبان همینقدر شانس داشتند؟ مثلاً سقوط بلوک شرق چقدر در این اوضاع نقش دارد؟

جواب: یقیناً اینها نقش دارد. ولی بهر حال کار امپریالیستها را توجیه نمی کند. اینطور نیست که گویا دلشان نمی خواهد ولی مجبورند. بعضی ها اینطور استدلالاتی می آورند و زمینه مادی هم دارد. اما صرفاً این نیست. پایه حمایت از طالبان را فقط رقابت امپریالیستی تشکیل نمی دهد. طالبان که اصلاً موجود نبود؛ خودشان ساختندش و پلان کردند. این طالبان حتی دوران رقابت بین شوروی و آمریکا هم شکل نگرفته بود که بگوییم تحت تاثیر رقابتها امپریالیستی بوده است. آنها را ساختند. در واقع آنها حساب میکنند که جامعه ای مثل افغانستان بهتر از این هم نمیتواند داشته باشد. این چیزی است که قرار است هم ثبات بیاورد و هم نیازهای سیاستهای منطقه ای شان را برآورده کند. نیازهای پاکستان را مثلاً در نظر گرفتند. منظورم این است که حالا آمریکایی ها مستقیم نمی گویند ولی پاکستانی ها میگویند که خوب فرهنگ افغانستانی هاست که مدارس دخترانه را می بندند. یا در رابطه با زنان، يك نفر که معلوم بود مامور «آی. اس. آی» (استخبارات ارتش پاکستان) است در مصاحبه تلویزیونی میگفت که: «بابا ۹۹ درصد زنان افغانستان خودشان را پوشیده میسازند؛ و فقط يك فی صدی هست که طالبان مجبورشان میکنند با مردم عام افغانستان خود را منطبق کنند. حالا ما چرا اعتراض و انتقاد کنیم؟ فرهنگشان است!» فکر میکنم آمریکایی ها از یکطرف نمی توانند افکار عمومی خود را قانع کنند و از طرف دیگر اتفاقاً از زاویه تخفیف تضادهای بین خودشان - با بقیه غربی ها - است که از تمام کارهای طالبان علناً حمایت نمیکنند. از این زاویه که مبادا دیگران هم دست به کار شوند. یا حتی زمانی که روسها بعد از واقعه مزار شریف آشکارا به حمایت از مخالفین طالبان بر می خیزند، آمریکایی ها باصطلاح بی طرف میمانند و حتی سفارت افغانستان در واشنگتن را می بندند. سیاستهای آمریکایی ها کلاً دو رویی است. کل روند برخورد امپریالیستها و حمایت آنها از طالبان بخشی از ذات این نظام است؛ يك برخورد امپریالیستی است. امپریالیسم تشکیل شده است از این جور تضادها. حمایتشان از اینجور نیروها در واقع - مثل رقابتهاشان - با ذات نظام پیوند دارد. مسئله اصلاً این نیست که دلشان نمی خواهد از اینها حمایت کنند. اینها خودشان را نمی توانند از اینجور تناقضات رها کنند؛ بخشی از ذات سیستمشان است. سیاستهای اینها اصولاً اینگونه ساخته میشود. مسئله اینطور نیست که حالا بروند تلاش کنند این

اقتصادی قرار گرفته است که خیلی هم شدید و وحشیانه است. به این ترتیب حرکت ها از دو طرف وحشیانه است و اوضاع مثل زمان جنگ بوسنیا و یا شاید بدتر از آن است.

در واقع در این وقایع چیزی بنام مسئله ملی نیست؛ بلکه دامن زدن به دشمنی های ملی است که برای مثال هر ازبک، دشمن هر پشتون باشد و از این قبیل. بین مردم نفرت را دامن میزنند. خصومتی که طی این جنایات بین پشتون و غیر پشتون بوجود آورده اند تقریباً ترمیم ناپذیر است. آنقدر مرتجعین ملیت های مختلف جنایت کرده اند که تقریباً چیزی بنام سرنوشت سیاسی واحد برای افغانستان باقی نگذاشته اند. یعنی اتحاد بین توده های ملل مختلف افغانستان را به مرز نابودی کشانده اند. پشت این مسئله، يك مسئله مبارزاتی عادی نیست؛ يك وظیفه عادی نیست. يك جامعه فروپاشیده در مقابل ماست. باید محوری پیدا شود. اینها نشان داده اند که محور چنین وحدتی اسلام نمیتواند باشد. اینکه «واعتصموا بحبل الله و لا تفرقوا» (چنگ زیند به ریسمان خدا و متفرق نشوید) اصلاً یعنی تفرقه تا حد دشمنی مطلق.

سوال: بگذارید همینجا چند سؤال مطرح کنیم. در جنبش کمونیستی افغانستان چقدر به مسئله ملی توجه شده و به آن پرداخته شده است؟

جواب: سازمان جوانان مترقی در دهه ۴۰ بحش این بود که مسئله ملی فقط مربوط به ستم امپریالیستی است و ستم ملی شوونیستی طبقات حاکمه پشتون بر ملیت های غیر پشتون وجود ندارد. واضح بود که این موضعگیری بسیار نادرست بود و زیان بسیار جدی بر جنبش وارد آورد. در نوشته ای که از سال ۱۳۵۶ از رفیق شهید «اکرم» (۴) بر جای مانده به مسئله ملی بطور درست تری برخورد شده است. در سال ۱۳۴۸ وقتی با انتشار نوشته «پس منظر تاریخی» اولین انشعاب بر جریان «شعله جاوید» وارد آمد، نظر دیگری در مورد مسئله ملی مطرح گردید. در «پس منظر تاریخی» در واقع اهمیت مسئله ملی بیشتر از مسایل طبقاتی ارزیابی گردیده بود به قسمی که تمام صف بندیهای سیاسی عمدتاً به مسایل مربوط به ملیتها ارتباط داده شده بود. این نظر نیز نادرست و زیانبار بود و مشابه به نظر «ستمی» ها بود. «ستمی» ها گروهی بودند که در سالهای اول تشکیل «حزب دمکراتیک خلق» از آن حزب جدا شده و با باقی ماندن در «تریند» (۵) شوروی مسئله مبارزه علیه شوینیسم پشتون را به مسئله عمده مبارزاتی خود مبدل نمودند.

پس از فروپاشی سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید، در طول تقریباً ۱۵ سال از دوران سلطه بلامنازع اپورتونیسیم و رویزونیسم بر جنبش (طول دهه ۵۰ و نیمه اول دهه ۶۰)، گروه انقلابی خلقهای افغانستان و بعداً سازمان رهائی افغانستان، از موضع شوینیستی با این مسئله برخورد کرد و هنوز هم دارای همین موضع می باشد. این موضع گیری کلاً بخشی از خط رویزونیستی و اپورتونیستی این سازمان است. گروه های دیگر مثل «سرخا»، «ساما»، «اخگر» و گروه های مختلف عیاران به مسئله مبارزه علیه شوینیسم ملی مسلط توجه کرده اند و کم و بیش روی آن انگشت گذاشتند. اما انحراف کلی حاکم بر تمامی این گروه ها مانع از آن شد که بتوانند این مسئله خاص را - همانند تمامی مسائل دیگر - از لحاظ نظری و عملی، به خوبی و بطور اصولی مطرح کنند.

در طول ۶ - ۵ سال از مرحله مبارزات ماقبل حزبی مائوئیستی (از زمان ایجاد هسته انقلابی و کمیته تبلیغ و ترویج تا موقع تاسیس حزب) مسئله ملیت ها بهر حال يك موضوع اصلی مورد بحث نبود و توجه جدی به آن مبذول نگردید. یقیناً اوضاع عمومی ناشی از جریان جنگ مقاومت علیه متجاوزین سوسیال امپریالیست، پایه عینی این موضع گیری را میساخت. ولی بهر حال يك موضع گیری درست و اصولی نبود. در واقع با تاسیس حزب و تصویب مرامنامه حزب و انتشار آن بود که به مسئله ملیت ها بعنوان يك مسئله اصلی جامعه افغانستان توجه گردید.

بنظر ما اگر مسئله بطور درست و اصولی مطرح نشود خیلی بنفع احزاب ارتجاعی اسلامی تمام میشود. نباید درفش مبارزه علیه شوینیسم به مرتجعین مخالف طالبان تسلیم داده شود؛ بلکه لازم است ماهیت این نیروها بمثابه نیروهای اساساً ضد ملی و مزدور و دشمن تمام خلقهای افغانستان افشاء شود. در اینجا مسئله ای که بطور خاص میتوانند مطرح شود اینست که در حال حاضر تعداد قابل توجهی از افراد سابقاً چپ با شورای نظار، جنبش ملی - اسلامی و حزب وحدت اسلامی بر اساس توهم نسبت به بازیهای ملیتی شان، و یا آگاهانه و از يك موضع گیری ناسیونالیستی ملیتی، همکاری می نمایند. بعبارت دیگر هم اکنون بازیهای ملیتی نیروهای ارتجاعی اسلامی از جنبش مترقی کشور نیرو می برد، زیرا که این موضوع پایه دارد، سوابق تاریخی دارد و هم اکنون نیز يك موضوع حاد است.

راه حل اصولی، ایجاد يك محور مبارزاتی بر مبنای منافع زحمتکشان تمام ملیت ها، با توجه به مسئله ملیت ها بعنوان يك مسئله اصلی کل جامعه افغانستان است. اینست که میتواند مسئله ملی را هم حل کند. هیچ راه حل دیگری نیست. اگر در چوکات انقلاب، وحدت خلقهای سراسر کشور بر مبنای حق تعیین سرنوشت ملیت های مختلف و اتحاد داوطلبانه آنها مطرح نشود، ما در واقع این مسئله را درست در اختیار مرتجعین اسلامی قرار داده ایم. باید علیه تمامی این احزاب جنایتکار مبارزه را به پیش برد. برای انقلاب در افغانستان و نجات افغانستان هیچ راه دیگری جز این نیست.

سوال: اگر ممکن است در مورد موقعیت زنان در افغانستان صحبت کنید. ساهاست که داستانهای هولناکی و تفرانگیزی از ستم بر زنان افغانستانی چه در داخل کشور، چه در مهاجرت، بر سر زبانهاست. میدانیم که این ستمگری یک شاخص مهم از نظام طبقاتی است و کارکرد معینی در حفظ کلیه ارکان ستم و استثمار دارد. چارچوبها و قیود مردسالارانه و پدرسالارانه مذهبی و سنتی ارتجاعی در حفظ این ستمگری، نقش برجسته ای بازی میکنند. در این منطقه، ایده ها و احکام اسلامی قزنهاست که در به بند کشیدن زنان نقش ویژه ایفاء کرده و آنچه بر زنان در افغانستان و ایران روا میشود، یک گواه انکار ناپذیر و محک روشن از اسارت بار و ارتجاعی بودن ایدئولوژی طبقات حاکمه است. در عین حال، همین ستمگری بی حد و حصر زمینه و ظرفیت مبارزاتی در میان توده زنان ستمدیده را گسترده تر میکند و نیروی عظیمی را برای انقلاب انباشت میکند. اگر ممکنست برایمان از آنچه بر سر زنان افغانستانی آورده اند، بگوئید؟ اشکال ستم بر زنان چیست؟

جواب: چیزی که مرز ملیتی ندارد ستم بر زنان است. هر که میخواهی باش: پشتون یا هزاره یا تاجیک، کافیسیت زن باشی هر بلایی سرت می آورند. طالبان در همان مناطقی که حاکمند زنان پشتون را بیشتر از ملیتهای دیگر سرکوب میکنند. بخاطر اینکه این هم نوعی از ملیت گرایی است. میگویند تو زن پشتون هستی چرا چادرت اینجور است و غیره! باز از دید ملیتی؛ که گویا عزت است برای ملتشان که زنانشان حقیرتر باشند. در اینجا ستم بر زن از لحاظ ایدئولوژیک دو منشاء دارد: یکی اعتقادات اسلامی و دیگری در پهلوی اعتقادات اسلامی رسوم قبیله ای و فرهنگ عقب مانده ای که در جنب اسلام وجود دارد و تقویت میکند و با اسلام دست به دست میدهند و شاید بقایای قبل از مسلمان شدن مردم باشد. زن در اسلام به استثنای خون قتل، در تمام مسائل مثل قضا یا رهبریت یا مرجعیت به حساب نمی آید. یعنی حق رهبر شدن ندارد؛ پیش نماز نمی تواند بشود؛ قاضی نمی تواند بشود؛ در ارث و شهادت نصف حساب است؛ در مسئله ازدواج يك چهارم حساب است، چون مرد حق دارد چهار تا زن بگیرد. و اسلام این بی حقوقی را مقدس میکند، به آن تقدس میبخشد. و اینها از لحاظ ایدئولوژیک، حتی احکامشان فراتر از اسلام میرود. مثلاً در پیش اکثر مردم افغانستان زن را در زمینه ارث، همان نصف هم به حساب نمی

کابل بگذارد و به کویته پاکستان برود. در کویته و کابل مسئله پیچید و حاجی در کویته دق کرد و مرد.

بار بار از رادیوهای خارجی شنیده شد که در فلان جا فلان زن یا دختر خودکشی کرده. مواردی از این قبیل بوده که دختران بخاطر اینکه آقایان مجاهدین به آنها تجاوز کرده اند و یا اینکه از ترس مورد تجاوز آنها قرار گرفتن خودکشی کرده اند؛ یا خود مجاهدان آنها را از ساختمانها پایین انداختند و کشتند به حساب اینکه خودکشی کرده اند! ازدواج اجباری هم در کابل رایج بوده است و هم در سایر مناطق. کل این احزاب مثل حزب ربانی یا گلبدین یا بقیه برای شیخهای عرب دلالی میکردند. این شیخها از نظر جنسی واقعا وحشی هستند. بعضی از آنها برای عیاشی می آمدند و روابط این احزاب، دختران خانواده های بی بضاعت را پیدا میکردند و برایشان میبردند. این دختران را میبردند عربستان یا خلیج یا در کراچی مدتی عیاشی میکردند و بعد در کوچه ها رهایشان میکردند و میرفتند. برخی به دام فاحشه خانه ها می افتند و برخی نزد فامیلهای خود بر میگردند. يك كمپ بود در پیشاور بنام «ناصر باغ» که زنهای بیوه می آمدند در این کمپ کار میکردند و از طرف این احزاب جهادی معرفی میشدند. يك وقت دیدند پنجاه فی صد زنهای این کمپ حامله بودند. افسران پاکستانی را به جان زنهای می انداختند و اینها هم وحشیانه با هر کسی هر کاری میخواستند میکردند. در جنگ جلال آباد يك گروه مزدور از عربستان همراه اینها بود؛ اینها هفتاد زن جلال آبادی را دستگیر کرده بودند. مثل زمان خود محمد که زنان یهود را در جنگ خیبر بعنوان اموال غنیمتی میبردند، اینها هم این زنان را به غنیمت بردند. و این جهادی ها یکی شان صدایشان در نیامد. فقط مدتی بعد بود که تعدادی از «کوچی ها» با افراد این گروه مزدور درگیر میشوند و چند تا هم کشته میشوند تا اینکه زنان را آزاد میکنند.

به این نکته هم اشاره کنم که معمولا در مورد تجاوزات جنسی افشاگری در جامعه انجام نمیشود. شاید بخاطر عقب ماندگی یا اعتقادات مردسالاری باشد که فامیل زن نمی خواهد افشاگری کند. مثلا وقتی شورای نظار حمله کرد به وحدتی ها و تعداد زیادی از زنان آنها را برد و وسیعاً تجاوز کردند به زنان، حزب وحدت فیلم جور کرد و با چند تا از این زنهای مصاحبه کردند؛ اما خیلی از هزاره ها خوششان نیامد.

سؤال: در مقابل این جنایات و ستمگرها چه مبارزاتی از جانب خود زنان صورت میگیرد؟

جواب: هنوز آدم نمیتواند از تبارزات آشکار مبارزات زنان صحبت کند، اما برای نمونه سر بستن حمام زنانه در هرات مبارزه شد و چند زن کشته شدند. زنهای هزاره در کابل علیه قتل يك جوان هزاره بدست طالبان تظاهرات کردند. اینها حرکات ضد طالبی است که در چوکات احزاب دیگر پیش میرود. اما خود این احزاب هم تحمل این حالت را ندارند. یعنی از یکطرف این حرکات زنان، اقدامات مستقل زنان نیست؛ ولی از طرف دیگر خود این احزاب هم برنامه نمی کنند. یعنی تحمل این مبارزات را هم ندارند و نمیخواهند زنان این مبارزات را انجام بدهند. توهم خود زنان است که در چوکات این احزاب میروند. در نتیجه دوام این حرکات و مخالفتهای زنان علیه طالبان با مواضع خود این احزاب مخالف طالبان در تضاد قرار گرفته و برخورد پیش خواهد آمد. این احزاب اپوزیسیون طالبان در مقابل این مبارزات زنان سکوت کرده اند. در شمال نمونه هایی بوده که زنان در جنگ سهم گرفتند و علیه طالبان جنگیدند و طالبان هم اعلام کرده که چند تا زن را در سنگرها دستگیر کرده و به کابل آورده است؛ و این احزاب حتی شرم میکنند و سکوت کرده اند. حزب کمونیست افغانستان و برخی لیبرالها و غربیها این مبارزات زنان را مطرح میکنند یا تبلیغ میکنند. اما احزاب اسلامی مخالف طالبان با وجود اینکه از این حرکت نفع هم می برند، سکوت کرده اند.

آوردند. یا مثلا در مورد شهادت، کسی نمی گذارد که زن برود در محکمه پیش قاضی شهادت بدهد. یا به حساب يك اصطلاح داریم پیش پشتونها که به آن «بد» میگویند. این چه قسمی است؟ اینطور است که یکی آدم میکشد. رسم این است که قبیله مینشیند و کسی که قتل کرده يك دختر (در اصطلاح «بد») به قبیله مقتول میدهد برای پسرانشان. آن زن گروگان است و نوعی خون بهاست که با اصطلاح بصورت زن میدهند. معمولا کسانی که دختران «بد» را میگیرند يك زن دیگر هم بهر حال میگیرند؛ چون هرچه باشد آن زن «بد» است و به حساب نمی آید. یا مثلا در يك فامیل شوهر می میرد. زن بیوه در واقع جزو دارائی خانواده به حساب می آید؛ همانجا پیششان است و بیرون نمی رود. اینها با استفاده از تمام مناسبات سرکوبگرانه - چه ریشه اسلامی داشته باشد چه مربوط به فرهنگ ارتجاعی قدیمی باشد - زنان را سرکوب میکنند. و این بخصوص در مورد طالبان صادق است. طالبان از هر چیزی در جامعه که ببرد سرکوب زنان میخورد استفاده میکنند. شما ببینید چه قسمی است که حمام زنانه را هم مسدود کردند.

اما مسئله به طالبان محدود نمیشود؛ در واقع از روزی که اسلامی ها در کابل قدرت را بدست گرفتند سرکوب زنان و گرفتن آزادی های آنان یکی از اهداف رژیم اسلامی بوده است. از روز اولی که آمدند شروع کردند به طرح مسائل زنان. به این شکل که زنان در تلویزیون نباشند، یا در مدارس نباشند. همه این احزاب مخلوطی از اسلام و شریعت را بعلاوه آداب و رسوم عقب مانده جامعه ارائه میدهند. تا جایی که به مسائل اسلامی بر میگردد بین تمام احزاب ارتجاعی چه طالبان و چه مخالفین طالبان توافق وجود دارد.

سؤال: یعنی در زمینه سرکوب و ستم بر زنان تفاوتی بین این احزاب مرتجع اسلامی نیست؟ اما جریانات ریزیونیست که سابقا طرفدار بلوک شوروی بودند و همینطور رسانه های غربی در مقابل سیاستهای طالبان از «آزادی نسبی» زنان در مناطق رقبای طالبان داد سخن میدهند!

جواب: اینطور نیست که هیچ تفاوتی در جزئیات بین احزاب مختلف وجود ندارد. بین اینها تحت تاثیر مسائل ملیتی و عنعنات جداگانه، تفاوت نسبی وجود دارد. مثلا شورای نظار میگذازد زنان در ادارات کار کنند؛ حزب وحدت میگذازد که در مناطقی زنان تحصیل کنند. اما تفاوت عمیقی بین اینها وجود ندارد. مسئله نظام است و هر گروهی که نخواهد با کل این نظام در بیفتد و آنرا سرنگون کند برخوردش با دیگران تفاوتی نخواهد کرد. این احزاب کارنامه جالبتری نسبت به یکدیگر ندارند. اینطور نیست که تمام کاسه و کوزه باید بر سر طالبان شکسته شود. خود این احزاب قبل از آمدن طالبان همیشه به انواع مختلف در سرکوب زنان سهم گرفتند. همین حزب وحدت در دورانی که قدرت داشتند صدها مورد تجاوز را اجرا کردند. زمانی که مزاری زنده بود همین لمین های حزب وحدت دهها مورد به زنان هزاره مربوط به خود حزب وحدت تجاوز کردند؛ چون دستشان به جاهای دیگر نمی رسید.

در زندگی زنان روستا که اکثریت عظیم زنان هستند، هیچگونه اصلاحاتی انجام نشده است. هنوز زنان و دختران را میفروشند و بی حقوقی های اقتصادی و غیره همچنان دست نخورده باقی مانده و در واقع مورد قبول همه شان است. وقتی که احزاب دیگر در قدرت بودند هزاران فامیل بخاطر اینکه زنانشان امنیت نداشتند کوچ کردند برای اینکه دخترانشان را نجات دهند. چون اینها دختران را میبردند - یا پس می آوردند و یا نمی آوردند. مواردی بود که فامیل زنی را مجبور میکردند که دخترانشان را به عقد مجاهد ها یا قوماندانهایشان در آورند؛ ولی عمدتا برای تجاوز میبردند. در کابل شاید شکلش ازدواج اجباری بود ولی در مناطق با زور برای تجاوز میبردند. مثلا دختران يك حاجی شیعه مذهب - از روابط خود حزب وحدت - را وحدتی ها میبردند و به آنها تجاوز میکنند. حاجی مجبور میشود همه چیزش را در

سؤال: ممکن است همین نمونه سهم گرفتن زنان در جنگ را بیشتر توضیح بدهید؟

جواب: پس از آنکه طالبان کابل را تصرف کردند، منطقه شمالی (منطقه شمال کابل از کوتل خیرخانه به بعد تا سالنگ) نیز به آسانی تحت کنترل آنها درآمد. موقعی که هنوز طالبان بر منطقه مسلطند ولی جنگ علیه آنها تازه شروع شده است، نیروی بزرگی از آنها از چاریکار بطرف کابل می آیند و در منطقه سرایخواجه علیه آنها مقاومت صورت میگیرد که باعث معطلی چهار پنج ساعته این نیرو میگردد. سرانجام طالبان مقاومت کنندگان را محاصره میکنند و آنها دستگیر میگردند. دستگیر شدگان هفت هشت زن و دو سه پیرمرد بوده اند که توسط طالبان به کابل انتقال داده میشود. یکی از فعالین طالبان پس از برگشت از جبهه جنگ به پاکستان این موضوع را خبر میدهد که گویا آنها هفت هشت نفر از زنان «فارسی زبانان» را نزد خود اسیر دارند. او در عین حال می پذیرد که کار آنها دیگر خیلی مشکل شده زیرا که زنان نیز علیه شان اسلحه برداشته اند.

موقعی که طالبان در سازش با جناح عبدالملک در جنبش ملی - اسلامی، شهر مزار شریف را تصرف کردند، بلافاصله احکام سخت گیرانه علیه زنان را در آن شهر به اجراء درآوردند. مقاومتی که بعدا در این شهر علیه آنها به وقوع پیوست، به اعتراف خودشان شمولیت بعضی از زنان این شهر را در جنگ نیز در بر میگرفت. گفته میشود که اینها بیشتر زنان مهاجر کابلی بوده اند که قبلا از دست طالبان از شهر کابل فرار کرده بودند.

یکی دو واقعه از حمله با چاقو و زخمی شدن طالبان توسط زنان در شهر کابل نیز گزارش شده است.

سؤال: مبارزات زنان مهاجر در پاکستان را چگونه می بینید؟ اهمیتش چقدر است؟

جواب: مبارزات زنان مهاجر در پاکستان از هر حیث دارای اهمیت است. این مبارزات با توجه به اوضاع اجتماعی - سیاسی پاکستان، در حال حاضر میتواند بهتر و بیشتر از داخل افغانستان و حتی بهتر از ایران زمینه رشد و گسترش داشته باشد. مثلا در حال حاضر در پاکستان کم و بیش شاهد فعالیت زنان افغانستانی هستیم. هر از گاهی علیه اسلامیها تظاهراتی در پیشاور یا اسلام آباد برگزار میشود. گروه های لیبرال منشی نیز موجودند که در واقع در جنب احزاب اسلامی ای مثل «محاذ ملی اسلامی» سید احمد گیلانی و یا سایرین «فعالیت» میکنند که بیشتر نقش خدماتی دارند مثل ارائه خدمات صحتی و دارای نقش مشخص سیاسی نمی باشند.

باید بکار سیاسی در میان زنان مهاجر در پاکستان توجه ویژه ای مبذول داشت. در حال حاضر حرکت های خودبخودی ای در میان این زنان وجود ندارد ولی پتانسیل فعال شدن از لحاظ سیاسی بخوبی در وجودشان مشهود است. در حال حاضر این موضوع - همانند هر موضوع دیگری - در اساس مربوط به چگونگی پیشرفت و گسترش مبارزات انقلابی در مجموع است، مبارزاتی که بخش مهمی از آن را مبارزات زنان تشکیل میدهد.

سؤال: دوباره برگردیم به وضعیت توده های مهاجر افغانستانی در ایران. آنها تحت نظام سیاسی حاکم بر ایران قرار دارند و بخش بزرگی از آنها در اقتصاد ایران تنیده شده اند. مسئله زبان مشترک هم هست که نزدیکیها را بیشتر میکند. خیلی سریع در جامعه جا میفتند و مناسبات بوجود میآورند. مجموعه این عوامل، به مبارزه طبقاتی و انقلابی در ایران و افغانستان ویژگیهایی بخشیده است. درست است که این وضعیت را باید در چارچوب پیوند مبارزات توده های کشورهای مختلف قرار داد؛ اما

مسئله خاصتر است. پایه های مادی اقتصادی و سیاسی، عامل پیوند نزدیک این دو انقلاب است. شما مسئله را چگونه می بینید؟

جواب: همینطور است. ما در این دنیای سرمایه داری امپریالیستی، از پروسه واحد انقلاب جهانی صحبت میکنیم و از پیوند درون و تاثیر متقابل انقلاب ها در کشورهای مختلف. اما موضوع ایران و افغانستان ویژگیهای خود را دارد. در اینجا يك بحث منطقی صرف طرح نیست که انقلابات میان کشورها با هم پیوند دارد. علاوه بر پایه های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که در نتیجه مهاجرت گسترده و طولانی بوجود آمده، عملکرد مرتجعین هر دو کشور هم طرح است. اینها بصورت فعال با هم در منطقه عمل میکنند. جمهوری اسلامی ایران از طریق مزدوران خود در افغانستان حضور مستقیم دارد. رژیم ایران در واقع بخشی از پشتیبانان بین المللی و خارجی تشوکرایی اسلامی در افغانستان است. مبارزه انقلابی علیه حاکمیت اسلامی ها در افغانستان در واقع ضربه ای به رژیم ایران هم هست. مبارزه علیه رژیم ایران، مبارزه علیه حامیان مرتجعین در افغانستان هم حساب می آید. بروشنی می بینیم که انگیزه عینی مبارزه علیه جمهوری اسلامی در مهاجران افغانستانی شکل گرفته و وجود دارد. آنها در مبارزاتی که داخل ایران ضد رژیم برآه می افتد و بطور کلی در پیشرفت پروسه انقلاب در ایران ذینفع هستند. به این ترتیب مسائل انقلاب دو کشور با هم پیوند خورده است.

سؤال: کارگران افغانستانی در ایران از نظر کمی و کیفی دقیقا چه موقعیتی دارند؟

جواب: از دو میلیون مهاجر، بیش از يك میلیون نفر در موقعیت کاری هستند. این نیروئی تهدید کننده برای طبقات استثمارگر در ایران است. چون از يك موقعیت جنگی می آیند؛ از مملکتی بشدت بحران زده که سالیان است در آن جنگ جریان دارد. و اینها خواهی ناخواهی در مقابل حرکات رژیم دست به مقاومت میزنند. بعلاوه از لحاظ پیوندی که در جریان خود تولید میان اینها و توده ایرانی بوجود آمده بشدت آمادگی این را دارند که درگیر مبارزات داخل ایران شوند. این يك نیروی انفجاری است در کنار نیروهای انفجاری دیگر درون جامعه ایران. مبارزه توده های افغانستانی علیه رژیم ایران يك مسئله مادی و موجود است. این چیزی است که آغاز شده است. اینطور نیست که يك گپ منطقی است که «منطقا اینطور خواهد شد.» جمهوری اسلامی بدست خود انگیزه های مبارزاتی علیه خود را در میان توده های افغانستانی و حتی علیه مرتجعین افغانستان دامن زده است. اینها بحثهای ایدئولوژیک ما نیست که بر مبنایش نتیجه گیری تحلیلی کرده باشیم. اینها بطور عینی در جامعه موجود است. تناقضی میان بحثهای ایدئولوژیک ما با عینیات نیست. این بحثها مبتنی بر آنست و این واقعیت تأییدی بر مباحث ایدئولوژیک ماست.

سؤال: تاثیرات مهاجرت بر ذهنیت کارگران و زحمتکشان افغانستانی بویژه نسل جوانتر آن چه بوده؟ چه تأثیری بر سطح آگاهی و افق دید طبقاتی آنها گذاشته است؟

جواب: توجه داشته باشید که افغانستانی ها را در بوسنیا جنگانده اند، در آذربایجان جنگانده اند، در جنگ ایران و عراق جنگانده اند، و فقط محدود به ایران هم نمانده است. لذا فقط مسائل ایران نیست که آنها را تحت تاثیر قرار میدهد، بلکه مسائل این کشورها هم توده های افغانستانی را تحت تاثیر قرار میدهد؛ و بخصوص پیشروانشان را. تاثیرهای عجیب غریب دارد. شما توجه کنید که بچه روستایی که داخل شهر غزنین را ندیده اند، میرود ایران و اصفهان را دیده و جوانب مختلف شهری ایران را میبیند؛ با مسائل کارخانه آشنا میشود و غیره. از روزی که در ایران بدبینی نسبت به رژیم عود کرده و مردم نماز نمی



است که هیئت حاکمه ارتجاعی به رقابت و بدبینی میان کارگران دامن میزند، اما پایه های همبستگی بین کارگران بسیار عمیق است. بالفعل کردن آن دیگر وظیفه ماست. روحیه شوونیستی در بین اقشار عقب مانده طبقه کارگر ایران هم وجود دارد، اما محصول درونی طبقه نیست؛ بلکه از بیرون دامن زده میشود. کارگران ایرانی و افغانستانی عملاً با یک نظام واحد روبروند و اساس مسئله این است. هر چند ستم بر کارگران افغانستانی شدیدتر از کارگران ایرانی است اما هر یک بخشی از یک طبقه واحد تحت استثمار هستند. پایه های عینی رشد انترناسیونالیسم در میان کارگران وجود دارد.

جواب: یقیناً. و این نیازمند يك کار آگاهانه است؛ همانطور که شوونیسم و بدبینی هم نتیجه يك نقشه آگاهانه است که از سوی مرتجعین دامن زده میشود. اوضاع با قبل فرق میکند. مثلاً ده سال پیش وقتی توده های مهاجر را سرکوب میکردند بخاطر توهمی که میانشان بود میگفتند که «این ها کار رژیم نیست. بلکه مجاهدین خلق و فدائی ها و ضد انقلاب باعث سرکوب افغانستانی ها هستند.» البته عملکرد نیروهایی از قبیل اکثریتی ها هم در بوجود آمدن این ذهنیت نقش داشت. اما امروز حتی عقب مانده ترین افغانستانی ها هم فهمیده اند که رژیم پشت همه این سرکوب ها و فشارهای روی آنهاست. از این جهت اوضاع خیلی فرق کرده است. امروز در واقع بخاطر این موضع ضد رژیمی، طبیعی است که کارگران افغانستانی نسبت به مبارزین علیه رژیم ایران احساس همبستگی کنند. قبلاً افغانستان تحت اشغال شوروی ها بود و مردم نسبت به رژیم ایران توهم داشتند؛ مخالفت انقلابیون با رژیم ایران را به زیان خود می دیدند. ولی حالا طبیعی است که با انقلابیون ایران احساس همبستگی کنند.

سؤال: بنظر ما وجود حکومت های توکراتیک در ایران و افغانستان و نقش برجسته ایدئولوژی اسلامی در به بند کشاندن توده ها در بسیاری نقاط جهان و منجمله در این دو کشور - بویژه شکل بنیادگرایی بسیار افراطی که برای نمونه امروز طالبان ارائه میدهد - به مبارزه کمونیست های هر دو کشور علیه این نوع حکومتها اهمیت جهانی بخشیده است. ما این فرصت و این وظیفه را داریم که با مبارزه انقلابی خود و بسیج توده ها تحت پرچم خود نشان بدهیم که تنها ایدئولوژی رهائی بخش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است؛ و زمینه عینی و پتانسیل توده ای برای پذیرفتن این ایدئولوژی انقلابی و کنار زدن ایدئولوژیهای کهنه و ارتجاعی وجود دارد. در این مورد چه فکر میکنید؟

جواب: نمیشود انکار کرد که اسلام گرائی در خیلی از کشورها گسترش یافته و در مقابل کمونیسم انقلابی يك مضاف محسوب میشود. بویژه برخی محافل اسلامی بعد از فروپاشی شوروی، کارزار بزرگی در مورد شکست «کمونیسم» و رهائی بخش بودن اسلام راه انداخته اند. واقعیت اینست که مرتجعین اسلامی اینور و آنور جهان چیزهایی هم بهم زدند؛ مثل حماس یا جریانات الجزایر. اما يك مسئله را در این رابطه بطور مشخص میتوان گفت و آن اینکه پیش از اینکه این گرایش خیلی عمومیت پیدا کند و حتی در محدوده کشورهای اسلامی عمق پیدا کند و بتواند بصورت منظم تفسیر کند و انسجام بدهد، شکستش شروع شده است. اینها میان هم متشتت، پراکنده و چند پاره هستند. افغانستان، ایران، سودان و عربستان را نگاه کنید. ناکام هستند. سعودی بیشتر سنتی آمده است تا بنیادگرایی جدید؛ تیپ همان قدیمش است. آنچه بصورت بنیادگرایی جدید مطرح است را در ایران و افغانستان و سودان می بینیم. واقعیت اینست که امروز حتی خبیث ترین بنیادگرایان هم نمیتواند ادعا بکند که کمونیسم در افغانستان بلحاظ ایدئولوژیک و سیاسی شکست خورده و اسلام پیروز شده است. کسانی که هیچوقت نمی خواستند از پاکیزگی اخوانی خود دست بردارند امروز ناله میکنند که اسلام خراب شد؛ بدنام شد و غیره. حالا

خوانند یا فحش میدهند، این کارگران افغانستانی هم خودشان يك مبلغ ضد مذهبی میشوند. می آیند افغانستان نماز نمی خوانند و مردم میگویند رفته ایران خراب شده است. ما اینگونه کارگران را دیده ایم، با آنها صحبت کرده ایم. از جهات معین، مثل تاثیر پذیری های فرهنگی، خیلی عقب ماندگی ها میان آنها از بین رفته است. همین روستائی که ایران را دیده خیلی دنیا دیده تر از شهری افغانستان شده است. دیگر آن روستائی عقب مانده نیست که فقط دهاتش را دیده است. بلکه' حالا تحت تاثیر نقاط مثبت و هم البته منفی درون ایران قرار دارد. چون در ایران هم چیزهای عقب مانده میان مردم هست که میدانیم. ولی بهر حال، نسبت به دهات متحجر زادگاه خودشان بسیار دنیا دیده تر شده اند.

سؤال: از نقش مهاجران افغانستانی در مبارزات درون ایران بگوئید. آنها تا چه حد در وقایع سیاسی جامعه ایران درگیر میشوند؟

جواب: امروز در ایران در بسیاری از حرکتهای توده ای که میشود به ترتیبی توده هایی از افغانستانی ها داخلش هستند. بنا به تمامی دلایلی که بحث کردیم، برای من مسئله ای از قبل پذیرفته شده است که در حرکات ضد جمهوری اسلامی، توده ای، و انقلابی، این توده ها شامل میشوند. یا مشخصتر بگویم از قبل در مسائل سیاسی ایران شامل شده اند. ما نیستیم که سعی کرده ایم افغانستانی ها را در امور سیاسی ایران دخالت دهیم؛ آنها خودشان این کار را از قبل کرده اند.

سؤال: بر مبنای بحثی که کردید چقدر شرایط مستعد این است که اگر جنگ خلق در ایران براه بیفتد توده های افغانستانی هم علیه رژیم جمهوری اسلامی به آن پیوندند؟

جواب: گفتم که اینها داخل مناسبات ایران شده اند و در تمام جوانب مداخله میکنند. در بینشان کسانی هستند که در خط جمهوری اسلامی میجنگند. این مبتنی بر مناسبات موجود است. آنطرفش هم صادق است. این پروسه ای هست که خود ارتجاع آغاز کرده است. در حرکتهای خودبخودی کسانی از افغانستانی ها شامل بوده اند. این اساساً چیزی قابل جلوگیری نیست. وقتی در جامعه ایران زدن شروع شود، حرکتهای مبارزاتی مسلحانه ضد رژیم شروع شود، اینها خود مسلح خواهند شد. جامعه افغانستان جنگ زده است. اگر حرکات مبارزاتی مسلحانه بشود بنوعی افغانستانی ها هم خواهند بود.

سؤال: چرا؟ چون دورنمایی بشکل وطن ندارند؟

جواب: همینطور است. وطنی نیست. به وطن اینطور نگاه میکنند که باز هم ملایان؛ باز همان ایدئولوژی اسلامی؛ باز همان بلایا. کل پروسه منوط به پیشرفت مبارزه انقلابی در ایران و افغانستان است. در عمل نشان داده شده که اینها شرکت میکنند. ظرفیتهای آماده موجود است. در هر دو کشور آنچه معلوم است، عقب ماندگی عامل ذهنی از اوضاع عینی است. با گسترش مبارزات، رژیم سیاستهای سرکوب را کوشش خواهد کرد بیشتر کند؛ شوونیسم را تشدید خواهد کرد. منظورم این است که رژیم ایران خود شرایطی را فراهم میکند و پتانسیلهایی را جهت شرکت افغانستانی ها در جنگ خلق یا تدارک آن بوجود می آورد. حتی وقتی که جنگ خلق در ایران شروع شود احتمالاً رژیم ایران فشار روی افغانستانی ها را بیشتر میکند و باز آنها را تحریک میکنند. بدین ترتیب بیشتر در مبارزات انقلابی و جنگ خلق سهم خواهند گرفت.

سؤال: بنظر ما این اوضاع، بخشی از پایه عینی برای تقویت و گسترش موضع انترناسیونالیستی در میان کارگران افغانستانی و ایرانی است. درست

ملاها شده اند؛ ضد تبلیغات مذهبی شان شده اند. بعد از طالبان این چیزها بیشتر شده است.

سوال: آیا میشود از تمایل و گرایش درون توده ها بسوی کمونیسم انقلابی صحبت کرد؟

جواب: از لحاظ تبلیغ و ترویج ایدئولوژیک بنفع کمونیسم انقلابی، زمینه ها بالکل خوب است. تبدیلش به يك عامل بالفعل مربوط به پیشرفت پروسه مبارزاتی بطور کل است. نمی خواهیم این را چیزی جدا از پروسه مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی و غیره و بطور کلی چیزی جدا از کل پروسه تدارک برای آغاز جنگ خلق نشان دهیم. در واقع در سطح کل جامعه، مسئله را که بصورت گسترده اش مد نظر بگیریم، می بینیم که تبدیل مائوئیسم به ایدئولوژی توده ها يك پروسه طولانی است. حتی در جامعه سوسیالیستی نیز اینطور نیست که همه مردم کمونیست میشوند؛ کار آگاهانه میخواهد. ولی حتی جدا از اوضاع ایران، در اوضاع افغانستان هم که میگفتند کمونیسم بدنام شده و شکست خورده و غیره می بینیم که از همه بدنام تر خودشان شده اند. حضرت مجددی آمد در مرز جلال آباد بیرق خود را زد - بعد از سقوط حکومت نجیب، بیرق سبز را کوبید بر زمین که گویا کمونیسم در افغانستان شکست خورد و اسلام پیروز شد. اما ظرف پنج سال اخیر نظام سیاسی شان، ایدئولوژی شان، سیاستهایشان ناکام شده است. یقیناً آنقدر ناکام که خودشان هم نمی توانند از آن دفاع کنند.

سوال: تصویر نشاط آوری است! و در عین حال بر ضرورت تلاش انقلابی هر چه بیشتر ما و استفاده از فرصتها تاکید میگذازد. رفیق! حالا که به خاتمه این گفتگو رسیده ایم، اگر نکاتی در زمینه انجام وظایف و پیشبرد فعالیت خودمان بمشابه مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای دو کشور دارید مطرح کنید.

جواب: ببینید! مسئله اینطوری نیست که فردا مردم بیرق بلند میکنند که زنده باد مائوئیسم. مسئله وجود زمینه های بالقوه و بالفعلی است که مربوط فقط به اوضاع افغانستان هم نمیشود بلکه مربوط به اوضاع منطقه و جهانی است. این بحث نه تنها مربوط میشود به فعالیت کمونیستهای در افغانستان بلکه مسئله ای مربوط به مبارزات کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم تا کمونیستها جنگ خلق را شروع نکنند جهشهای کیفی ایدئولوژیک - سیاسی انجام نخواهد شد و حمایتهای توده ای فعال نخواهد بود. فی المثل نباید انتظار داشته باشیم در ایران و افغانستان، يك حزب کلان بسازیم بدون اینکه يك گلوله تفنگ در کرده باشیم و بعد بخواهیم مردم بلحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی گروه گروه بما بپیوندند. پس در عین اینکه زمینه های عینی و بالقوه برای تبلیغ و ترویج کمونیستی موجود است و مساعد است، مسئله براه اندازی جنگ خلق در میان است. مسئله، تدارک ما برای براه انداختن چنین جنگی است. مردم مبارزه میکنند؛ بصورت خودبخودی مبارزه میکنند. ما باید وظایف خود را محکم در دست گرفته و انجامش دهیم.

- رفیق، از اینکه فرصت این مصاحبه را بما دادید، سپاسگزاریم.

فروردین ۱۳۷۷

توضیحات:

- ۱) مزار شریف - مرکز استان بلخ در شمال افغانستان
- ۲) چارچوب
- ۳) فرودگاه
- ۴) رفیق جانباخته اکرم یاری، بنیانگذار جنبش کمونیستی مائوئیستی افغانستان، از رهبران «سازمان جوانان مترقی» (شعله جاوید)
- ۵) گرایش

مسئولیتش را بگردن دیگران می اندازند. اگر سوسیالیسم دروغین سوسیال امپریالیستهای شوروی در افغانستان به بی آبرویی کشید، وضع اینها نیز دست کمی ندارد. همه جا در واقعیت اینطوری است. بخاطر همین می بینیم که اینها مجبور میشوند در جاهای مختلف عوامفریبانه و با کذب و دروغ و صحنه سازی برخی مسائل را طرح کنند که با بنیادگرایی شان چندان خوانائی ندارد. مثل موضعگیری های ملیتی؛ یا شعارهایی که خاتمی طرح میکند. ناگزیرند طرحات دیگری بدهند؛ شعارهای دیگری بدهند. چون دریافته اند که ممکن نیست با شعارهای اسلامی صرف و خالص بتوانند نظامشان را حفظ کنند؛ حاکمیت و قدرتشان را حفظ کنند. این خودش نشاندهنده اینست که بعد از سالها حاکمیت، شکستهای ایدئولوژیکشان آغاز شده است. نمی خواهیم بگویم قرعه بد تاریخ بنام افغانستان و ایران خورده است. اما باید بطور تاریخی ضربه محکم بخورند. در قرن پانزدهم هم در اروپا میکوشیدند با وحشیگری و توحش جلوی مردم را بگیرند؛ ولی همین وحشیگری به باورهای مردم ضربه زد. خود اخوانی ها میگویند که بیش از مبارزات به اصطلاح ضد اسلامی خلقی ها و پرچمی ها، اسلام از مبارزات اسلامی خود ما ضربه خورده است. اینها گپهای خودشان است در نشراتشان. مسئله بر سر این نیست که خود بخود زمینه تبلیغ برای مارکسیسم یا مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و ایدئولوژی کمونیستی ما فراهم میشود؛ اما وقتی باورهای کهنه مردم ضربه میخورد خود زمینه مهبائی است برای فعالیت ما.

سوال: آیا این زمینه مهبائی که میگوید شکل ملموس پیدا کرده است؟ مثلاً در کار تبلیغ و ترویج حزب، در تماس هائی که با اقشار مختلف دارید، نشانه هایش دیده میشود؟

جواب: همینطور است. البته از خیلی ها که در این مورد پرسید جواب خواهند داد مردم مذهبی اند و سر اسلام خیلی محکمند. اما واقعیت اینست که وقتی درونشان میرونی اینطور نیست. دین مثل بختکی روی سینه مردم افتاده است. بحث این نیست که زدن این باورها خیلی آسان است؛ اما واقعیتش اینست که به آن صورتی که میگویند و می نمایند نیرومند نیست. مسلماً آسان نیست؛ پایه طبقاتی دارد؛ سنن پشتش است؛ طبقات ارتجاعی پشتش است. نمیگویم خیلی ساده است. اما واقعیت اینست که مثل خیمه کهنه ای میماند که از صد جا شکاف برداشته است. بچه افغانستانی های شیعه مذهب که ایران میروند بجای اینکه تشیعشان محکم شود، اکثرشان بی نماز برمیگردند. وضع طوری شده که دیگر در جبهات هزاره ها و ازبک ها اصلاً نماز خواندن و نخواندن علی السویه شده است و يك عده خلقی - پرچمی های سابق یا شعله ای های سابق از این نظر بسیار آزادی عمل دارند. اما بجای اینکه بر اعتقادات و باورهای خود محکم شوند و ببینند که چقدر این ایدئولوژی اسلامی سست است و بی آبرو شده، در واقع انحلال طلبی خود را تقویت میکنند و از این وضعیت دفاع میکنند.

حتی ملائی که رفته بود قم به ما میگفت که طلبه های افغانستانی که در مدارس دینی در قم درس خوانده و ملا شده اند، در وضع بسیار بدی قرار دارند؛ بدون اغراق میشود گفت که ۵۰ فی صدشان مشکلات روانی پیدا کرده اند. از قول خود آن طلبه ها نقل میکرد که: «ما نه پایمان بر زمین است و نه دستمان به آسمان میرسد. حتی اگر در افغانستان حکومت اسلامی سر کار بیاید سر ما بی کلاه خواهد ماند.» او همچنین میگفت که اینها تحت تاثیر فساد سیاسی و اوضاع ایران و افغانستان بشدت تحت فشار ایدئولوژیک هستند. به این ترتیب در واقع بین توده های مردم، حتی در پایه های اجتماعی خودشان، از لحاظ فکری و سیاسی بحساب عملکردهای خودشان و تجارب خود مردم خرابی شروع شده و این روند خیلی جدی است. بارها بحث داشتیم با رفقایمان که توده ها، بسیار بیشتر از چپی های سابق که انحلال طلب شده اند، مستعد بحث های ضد مذهبی هستند. خیلی ها هستند که نماز و روزه شان را هم عمل میکنند ولی باورهای مذهبی شان فرو ریخته است؛ ضد

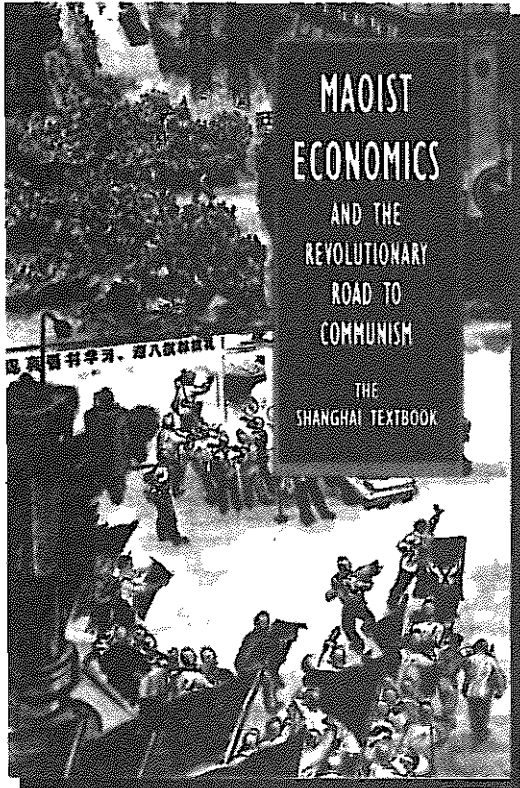
منتشر شد!  
از انتشارات «بئر» بخواهید

سلاحی سنگین در جبهه نبرد تئوریک

## کتاب آموزشی شانگهای:

### اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کمونیسم

با ویرایش و ارائه مقدمه و موخره ای از  
ریموند لوتا



کتاب آموزشی شانگهای: اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کمونیسم، برای نخستین بار در چین بسال ۱۹۷۵ منتشر شد. این کتاب یکی از کاملترین و معتبرترین بحثهای عرضه شده درباره تئوری اقتصاد سوسیالیستی مائوئیستی بوده و اثر مهمی در زمینه اقتصاد سیاسی مارکسیستی است.

این کتاب تصویری نشاط آور از چگونگی کارکرد اقتصاد با برنامه سوسیالیستی و پیشرفت آن در مسیر نابودی استثمار، نابرابری و زیاده طلبی سرمایه داری ارائه میدهد. کتاب مذکور توسط نیروهای مائوئیستی در جریان انقلاب فرهنگی نوشته شد و سپس توسط حکام کنونی چین سرکوب شد. این اثر راهگشا تجربه مائوئیستی دوره ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ که طی آن بیش از یک چهارم نوع بشر اقتصاد و جامعه و خویش را در جریان انقلاب سوسیالیستی متحول ساختند مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد. این خدمتی مهم به مباحثه و جدل در مورد ماهیت، اهداف و عملی بودن اقتصاد برنامه ریزی شده است.

## کتابی برای آنان که رویای مبارزه برای جهانی نوین را در سر می پروراند

«در عصری که توسط فروپاشی سرمایه داری دولتی در اتحاد جماهیر شوروی تکان خورده است، آگاه شدن از موفقیت‌های سوسیالیسم در مرحله انقلابی چین، روحیه دهنده است. این بررسی با اطمینان و وضوح تئوری مربوط به پراتیک موفق چین تحت سوسیالیسم را ارائه میدهد. این اثر نه فقط بر چگونگی تکامل چین قبل از عقبگرد عظیم پرتو می افکند بلکه بصورت قانع کننده ای آنچه بعدا رخ داد را نیز روشن میکند.»

نوئل ماکسول - مقام عالی تحقیقاتی در دانشگاه آکسفورد

«این کتابی است با اهمیت تاریخی که توسط هواداران مائو در دوره اوج انقلاب فرهنگی در چین منتشر شد. این کتاب موضوعات با اهمیت و بحث انگیز بسیاری را درباره وظیفه ساختمان سوسیالیسم و خطر احیای سرمایه داری در جوامع انقلابی مطرح میکند. نقطه تمرکز این منبع «داخلی»، مباحثات ایدئولوژیکی است که اهمیت تئوریک دارند. شخص نباید حتما با تمامی دیدگاه‌های مشخص ارائه شده در این اثر - مثلا در مورد کاربرد داشتن قانون ارزش در جامعه سوسیالیستی - توافق داشته باشد تا از برخورد سیستماتیک آن به موضوعات گوناگون تقدیر کند. مطالعه این کتاب برای دانشجویان اقتصاد سیاسی و امور چین واجب است.»

سیروس بینا - اقتصاد دان سیاسی و مقام تحقیقاتی در دانشگاه هاروارد

این کتاب کاملترین معرف دیدگاه تئوریک گروه شانگهای در دوره پایانی انقلاب فرهنگی است. این کتاب در تحلیل از الزامات مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم، در بهم بافتن کلیه «رویزویونیستها» از لیوشائوچی گرفته تا لین بیاو و چن پوتو و رهبری بعد از استالین در شوروی، و در عزم راسخ برای نهایتا از بین بردن تمام رد پای بخش خصوصی، بخوبی فضا و اولویتهای روزهای پایانی این آخرین جریان مائوئیستی را نشان میدهد. تقریبا دو دهه پس از نخستین انتشار این اثر، ترجمه اولیه از چاپ چهارم شاخصی را برای سنجش مسیر اجتماعی و اقتصادی که بعدها تحت رهبری دن سیائو پین در پیش گرفته شد، بدست میدهد.»

مارک سلدن - نویسنده کتاب «اقتصاد سیاسی توسعه چین»

BANNER PRESS

P.O. BOX 21195, N.Y. N.Y. 10129, U.S.

نسخه انگلیسی کتاب آموزشی شانگهای را میتوان از نشانی زیر بخواهید:

بها معادل ۱۵ دلار - هزینه پست معادل ۲ دلار. از ۳ نسخه بیشتر شامل ۴۰ درصد تخفیف میشود. چک‌های خود را بنام «انتشارات بئر» صادر کنید.

## گلوبالیزاسیون

به گسترش تجارت جهانی وابسته بود و محرك گسترش آن شد. سرمایه در حرکت و تکامل خود، گرایش به ایجاد يك جهان اقتصادی واحد دارد. چرا؟ زیرا سرمایه در جستجوی سود بیشتر، توسط فشار رقابت بسوی انبساط و گسترش خویش و استثمار نیروی کار بر مبنایی گسترده تر و مکانیزه تر، رانده میشود.

اما در خاتمه قرن ۱۹ بود که سرمایه داری بطور کامل بین المللی شد. این نتیجه افزایشی عظیم در خروج سرمایه از کشورهای سرمایه داری پیشرفته و سرمایه گذاری آن در مناطق جدید، و جستجوی خستگی ناپذیر مناطق جدید جهت استثمار بود. این پروسه ی مداوم انبساط و ادغام، که توسط تکامل حمل و نقل و ارتباطات تقویت شده، جهان را در يك شبکه جهانی تولید و مبادله سرمایه داری بافته است. و در طول قرن بیستم، بویژه بعد از پایان جنگ جهانی دوم، مناسبات اقتصادی سرمایه داری در اقتصادها و جوامع جهان سوم عمیقتر نفوذ کرده است. بین المللی شدن مدارهای گالائی، پولی و تولیدی سرمایه بطور لاینفکی با نقش رهبری کننده سرمایه مالی در پروسه انباشت، مرتبط است. حدود ۳۰۰ کورپوراسیون فراملیتی متعلق به کشورهای امپریالیستی مستقیماً صاحب يك چهارم همه دارائی های تولیدی جهانند. بزرگترین و تعیین کننده ترین کورپوراسیون ها و بانکها در اقتصادهای سرمایه داری کارکردی بشدت جهانی دارند. در سال ۱۹۹۵ عملیات خارجی بزرگترین کورپوراسیونهای فراملیتی آمریکا ۴۰ درصد کل فروشها و سهم مشابهی از کل سودهای این شرکتها را شامل میشد. از هر پنج اتوموبیل شرکت «جنرال موتورز»، دو عدد خارج از آمریکا تولید میشود.

بین المللی شدن سرمایه يك پدیده پیچیده است. دستان سرمایه امپریالیستی به همه جهان می رسد؛ اما ریشه اش در بازارهای ملی (آمریکا، ژاپن، آلمان و غیره) است. «بازار داخلی» يك «پایگاه استراتژیک عملیات» سرمایه امپریالیستی است. در اینجاست که بزرگترین سهم محصولات تولید میشود و پژوهشها و ابداعات متمرکز است. اینجا مرکز کنترل و مالکیت است. و سرمایه های فراملیتی بدون حمایت و کمکهای اقتصادی - سیاسی - نظامی دول ملی امپریالیستی شان، نمیتوانند سرمایه گذاری و انبساط بین المللی خود را پیش ببرند. این تضاد - بین سرمایه ای که بشدت بین المللی شده اما يك بنیاد ملی دارد - به رقابت، درگیری و جنگ بین قدرتهای امپریالیستی پا میدهد.

افت و خیزهای اقتصاد جهانی، شیوه ها و تکنولوژیهای متغیر تولید سرمایه داری، شیوه های سرمایه در سازماندهی خود و رقابت، روندهای نظیر تبدیل مواد غذایی مردم به کالای صنعتی - تجاری، همگی عمیقاً زندگی و مبارزات ما را تحت تاثیر قرار می دهد. در کشورهای نظیر فیلیپین می بینیم زمینهایی که در آنها تا بحال محصولات غذایی محلی نظیر برنج کشت می شد بیش از پیش بسوی محصولات گرانبهای نظیر مارچوبه برای بازار صادراتی سوق می یابد.

قبلاً گفتم که شیوه تولید سرمایه داری در فعالیت اقتصادی سراسر جهان نفوذ کرده و بر آن مسلط شده است. اما جهان بطور تمام و کمال سرمایه داری نیست. در بخشهای بسیاری از جهان سوم، استثمار سرمایه داری با اشکال استثمار ماقبل سرمایه داری و فئودالی در هم آمیخته است. امپریالیسم از این مناسبات اقتصادی استفاده کرده و انواع مناسبات عقب مانده و ارتجاعی اجتماعی را تقویت می کند. ائتلافی که بین رژیمهای نو مستعمره و طبقات ملاک در این کشورها وجود دارد، بخشی از کلیت ساختار کنترل و سلطه امپریالیسم در این کشورها است.

اگرچه تحول سرمایه دارانه گسترده ای در مناطق روستائی جهان سوم صورت گرفته، کماکان در اکثر نقاط آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا مسئله دهقانی و مبارزه برای زمین در قلب مبارزات مردم قرار گرفته است. دهقانان کماکان نیروی عظیمی را در جهان تشکیل می

دهند و تحت ستم نیمه فئودالی قرار دارند. عالی ترین شکل مبارزه دهقانی یعنی جنگ خلق تحت رهبری پرولتاریا يك جزء کلیدی رهائی بخش در اکثریت عظیم کشورهای جهان امروز است.

گفتم که اقتصاد جهانی بشدت در هم ادغام شده است. اما يك شکاف پایه ای در اقتصاد جهانی امپریالیستی وجود دارد: تقسیم جهان به ملل ستمگر و ستمدیده. کشورهای ثروتمند ۱۵ درصد اهالی جهان را تشکیل می دهند؛ با اینحال ۸۰ درصد ذخایر جهان را جذب می کنند. این تقسیم جهان و نابرابری عظیمی که در زمینه توزیع نیروهای مولده وجود دارد يك وجه اساسی و پایدار از انباشت و مناسبات طبقاتی در سطح جهانی است.

کشورهای امپریالیستی بلحاظ استراتژیک به جهان سوم بمشابه يك منبع کار ارزان، بازار و مواد خام ارزان وابسته اند. ملل ستمدیده بلحاظ ساختاری به امپریالیسم وابسته اند. ساختارهای اقتصادی آنها تابع امپریالیسم است. این تبعیت، ساختارهای اقتصادی آنها را تعیین میکند. تا زمانی که يك دگرگونی انقلابی صورت نگیرد - و بدون این دگرگونی - جهان سوم يك موضع تبعی در تقسیم کار بین المللی را اشغال می کند و رشد اقتصادی این کشورها به تزییق سرمایه توسط امپریالیستها و خرید محصولاتشان توسط کشورهای امپریالیستی وابسته است. امپریالیستها از جهانی صحبت میکنند که از نظر اقتصادی و تکنولوژیک «ارتباط درونی» دارد. اما این جهان که «به لحاظ درونی بهم مرتبط است» يك جهان تقسیم شده به طبقات و پر از درگیری است. جهان سرمایه های امپریالیستی در حال رقابت است. این جهانی است که به ملل ستمگر و ستمدیده تقسیم شده است. این جهان دارها و ندارهاست.

## بخش دوم

## اقتصاد جهانی: رازهای کثیف کوچک

## انبساط و بحران بعد از جنگ جهانی دوم

برای فهم روندهای مهم در اقتصاد جهان باید درك کنیم که سرمایه داری در يك چارچوب اقتصادی و سیاسی جهانی که دارای مشخصات تاریخی است، عمل میکند. جنگ جهانی دوم ایالات متحده را در راس کوه کشفافات امپریالیستی قرار داد. نه فقط آلمان و ژاپن مغلوب شده بودند بلکه مولفین آمریکا یعنی بریتانیا و فرانسه نیز بشدت تضعیف شده بودند. آمریکا از نظر ظرفیت تولیدی، موقعیت مالی و توان نظامی يك سر و گردن بالاتر از سایر قدرتهای امپریالیستی ایستاد. اقتصاد جهان برپایه نتایج جنگ جهانی دوم مجدداً سازماندهی شد. ایالات متحده موتور اصلی و نافع درجه اول آن بود.

اقتصادهایی که در نتیجه جنگ از هم گسیخته شده بودند، در يك چارچوب جدید سرمایه گذاری و تجارت جهانی جدید که بسیار ادغام شده تر بود، بازسازی شدند. يك علت مهم اینکه آلمان و ژاپن دوباره روی پای خود ایستادند این بود که به عنوان موانع استراتژیک و اقتصادی علیه اتحاد شوروی سوسیالیستی آن روز و بعدها علیه چین مائوئیستی عمل کنند. مناسبات جدید اقتصادی بین المللی و يك نظام جدید پولی براساس دلار برقرار شد. موسسات جدید جهانی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نقش چسباننده و روغنکاری را برای تنظیمات جدید بازی کردند.

تجارت جهانی به نحوی عظیم رشد کرد. و مهمتر از همه، يك جریان عظیم رو به خارج سرمایه جهت سرمایه گذاری را شاهد بودیم. این جریان سرمایه گذاری در اقتصادهای امپریالیستی دیگر و منابع طبیعی و بخش کشاورزی کشورهای جهان سوم - و بویژه در دهه ۶۰ در بخشهای صنعتی جهان سوم - صورت گرفت. مواد خام ارزان، نرخهای

تداخل میکرد. بحران جهانی بنویه خود بر آتش این رقابت می دمید. سدی باید می شکست و این یا آن باید در راس قرار میگرفت. این دو بلوک در يك مسیر تخاصم و درگیری بسوی جنگ جهانی قرار گرفته بودند. آنچه در واقع در نتیجه این فشارها به وقوع پیوست این بود که يك ابرقدرت امپریالیستی یعنی اتحاد شوروی دچار فروپاشی شد.

فروپاشی اتحاد شوروی و بلوکش در سالهای ۹۱ - ۱۹۸۹ تعیین کننده ترین تغییر در مناسبات میان امپریالیستها از زمان خاتمه جنگ جهانی دوم بود. با فرو ریختن ساختار «جنگ سرد» در مناسبات بین المللی، تضادهای معینی حل شد؛ هرچند سایر تضادها باقی ماند و حادثتر گشت.

این پرخشها و تغییرات تأثیرات عمیق ژئوپلیتیکی و اقتصادی داشته است.

آمریکا بار دیگر بعنوان یگانه ابرقدرت امپریالیستی ظاهر شده است. آمریکا با استفاده از آزادی عملهای معینی که بدست آورده توافقاتی را که بسود منافع امپریالیستی خودش باشد در «نقاط داغی» نظیر آفریقای جنوبی و آمریکای مرکزی، تحمیل کرده است.

خاتمه صف آرائی جهانی بین بلوکهای تحت رهبری آمریکا و شوروی باعث شد که بخشی از تکنولوژی و سرمایه امپریالیستهاى غربی آزاد شود؛ این تکنولوژی و سرمایه بطور گسترده تر در تولید جهانی و نظام های بازاریابی جهانی بکار گرفته شده است. این بویژه در مورد امپریالیسم آمریکا صدق میکند؛ حتی در شرایطی که زرادخانه های مرگبار خود را که قادر به نابودی چند باره نوع بشر است حفظ کرده و به تجاوزگری و جلادی ادامه میدهد. بعلاوه خاتمه مقابله جهانی با بلوک شوروی باعث شده که مخاطرات ژئوپلیتیکی برای برخی سرمایه گذاری ها در بخشهایی از جهان سوم کاهش یابد.

میدانی که امپریالیستها در آن حریرانه به رقابت بر سر بازارها مشغولند، بازر شده است. صدها میلیون کارگر در بلوک شوروی سوسیال امپریالیستی سابق و در چین که از سال ۱۹۷۶ متعاقب مرگ مائو در آنجا سرمایه داری احیاء شد، وارد يك منبع جهانی و ادغام شده کار ذخیره شده اند.

اینها تغییراتی مهم است. سرمایه داری جهانی در حد معینی بازسازی شده است و چارچوب ژئوپلیتیک جهانی تغییر یافته است. این تغییرات محرك سرمایه گذاری، رشد و تجدید سازماندهی بیشتر سرمایه داری جهانی شده است.

اما يك وجه مشخص اوضاع جهانی اینست که علیرغم همه این تغییرات، اقتصاد جهانی فاقد قدرت انبساط است و با بی ثباتی رقم میخورد. و فقر و فلاکت بخشهای عظیمی از توده های جهان تعمیق می یابد.

طی سالهای ۹۵ - ۱۹۹۰، نرخ متوسط رشد تولید سالانه جهان کمتر از ۲ درصد بود. امروز اروپای غربی گرفتار رشد کند است. ژاپن هنوز از کساد و بحران مالی اوایل دهه ۱۹۹۰ بیرون نیامده است. روسیه به یکی از وحشیانه ترین ماجراهای اقتصادی تاریخ اقتصادی قرن بیستم قدم نهاده است. در کل کشورهای امپریالیستی، سرمایه گذاری در مجتمعات و تجهیزات جدید و رشد بازدهی تولیدی به سطوح انبساط دوره بعد از جنگ دوم باز نگشته است. صنایع کلیدی جهان نظیر صنعت اتوموبیل سازی گرفتار ظرفیت بیش از حد تولیدی هستند. سهم بزرگی از جریان یابی سرمایه جهانی خصلت کوتاه مدت و بورس بازی دارد. بی ثباتی مالی و پولی سایه تهدید را بر اقتصاد جهان می گستراند.

کشورهای جهان سوم کماکان بار سنگین قروض را بر دوش میکشند. در سال ۱۹۹۵، رقم قرض ۳ برابر سال ۱۹۸۰ بود. در آفریقا، رکود اقتصادی و بیماری و فروریختن زیرساختها، در حال ویران کردن اکثر نقاط این قاره است. از میانه دهه ۱۹۹۰، مکزیك دستخوش بحرانهای شده است. «دولت رفاه» امپریالیستی بشدت در حال کنار گذاشته شدن است. همزمان برنامه های خانمانسوز «ریاضت کشی» و «تعدیلات» که صندوق بین المللی پول تحمیل کرده به يك امر روزمره

برگشتی بالا در سرمایه گذاریهای صنعتی، و تحولاتی که تحت هدایت امپریالیسم در جهان سوم صورت گرفت اجزای حیاتی رونق دوره بعد از جنگ جهانی دوم بودند. اما این اوضاع به ضد خود تبدیل شد. توسعه وحشیانه امپراتوری، آتش مقاومت و مبارزات رهائیبخش ملی را برانگیخت. رشد اقتصاد جهانی به بحران انجامید.

در اوایل دهه ۱۹۷۰، امپریالیستهاى غربی با محدودیتهای معینی مواجه شدند. اروپای غربی و ژاپن پس از تجدید حیات اقتصادی به رقابت جوئی با آمریکا پرداختند. هزینه های پیشبرد جنگ کشتارگرانه در ویتنام باعث شکاف در نظام پولی بین المللی شد. تورم در سطح جهانی تشدید یافت. نظام طلا - دلار سقوط کرد. و بعد از شکست آمریکا در ویتنام، ژاپن جای او را بمشابه صادر کننده عمده سرمایه در منطقه آسیا - اقیانوس آرام گرفت. سودآوری در سراسر کشورهای پیشرفته صنعتی رو به سراسیمه گذاشت؛ سرمایه گذاریهای درازمدت محدود شد. همزمان، توسعه وابسته و معوجی که در جهان سوم انجام گرفته بود موانع جدیدی در راه انبساط امپریالیستی ایجاد کرد.

سالهای ۷۵ - ۱۹۷۴ شاهد يك نقطه عطف بود. اقتصاد جهانی امپریالیستی برای اولین بار پس از بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰، دچار انقباض جهانی شد و به يك بحران عمیق ساختاری پا گذاشت. رونق دوره متعاقب جنگ دوم به پایان رسید و جایگاه درجه اول و مسلط امپریالیسم آمریکا در نظم سرمایه داری جهانی تضعیف گشت.

این بحران با کاهش شدید سرعت رشد و سرمایه گذاری رقم خورد. بین سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۷۳، نرخ رشد اقتصاد جهانی پنج در صد بود. اما بین سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۸۹ نرخ رشد نصف شد و به دو تیم در صد رسید. بعلاوه این بحران با بی ثباتی حاد مالی نیز رقم خورد. نوسانات عظیم ارزها و خطر سقوط موسسات عمده بانکی در دهه ۱۹۸۰ مطرح شد.

بحران قرض جهان سوم در ارتباط با این بحران جهانی به یکباره ظاهر گشت. از یکسو، کند و سست شدن سودآوری طی دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ در کشورهای پیشرفته، بانکها را بسوی سرمایه گذاری مبالغ عظیم از سرمایه استقراضی مازاد در تعدادی از کشورهای دست چین شده جهان سوم راند. کشورهای نظیر مکزیك و برزیل مراکز رشد مهمی برای امپریالیسم بودند. از سوئی دیگر، بعلت رشد کند اقتصادهای امپریالیستی و کشیدن حصارهای حمایتی بدور بازارهایشان، کشورهای مقروض با مشکلاتی در راه صادرات و کسب ارز خارجی روبرو شدند. وابستگی آنها به کشورهای پیشرفته سرمایه داری از حیث سرمایه و تکنولوژی، آنها را مجبور کرد که هر چه بیشتر وام بگیرند و بیش از پیش زیر بار قرض بروند.

### رقابت آمریکا و شوروی و خاتمه «جنگ سرد»

اما تصویر به اینجا ختم نمیشود. رقابت بین آمریکا و شوروی سوسیال امپریالیستی در حال تشدید بود.

اتحاد شوروی زمانی يك کشور سوسیالیستی بود. اما از سال ۱۹۵۶ يك طبقه استثمارگر نوین قدرت را غصب کرد و اتحاد شوروی را به يك جامعه سرمایه داری دولتی تبدیل نمود. حکام سرمایه دار جدید طرح ایجاد يك امپراتوری بین المللی را ریختند. يك جهان امپریالیستی «دو قطبی» در حال شکل گیری بود. از اوایل دهه ۷۰ به بعد، اتحاد شوروی مجبور شد بیش از پیش بلوک امپریالیستی غرب را در سطح جهانی به مصاف بطلبد. شوروی بطور فزاینده قابلیت اینکار را بدست میآورد. اما از اواخر دهه ۷۰، بلوک شوروی خود گرفتار مشکلات جدی اقتصادی شد.

مشخص ترین واقعیت ژئوپلیتیک در اواخر دهه ۷۰ و دهه بعد این بود: بحران اقتصاد جهانی با رقابت جهانی بین آمریکا و شوروی در هم

این موج جدید جهانی کردن امپریالیستی نتایج مشابه بیشتری ببار خواهد آورد: ستم بیشتر، جرقه های بحران و درگیری امپریالیستی.... و بالا گرفتن امواج مقاومت.

این موج جهانی کردن اقتصادی حول سه جریان مرتبط بهم می چرخد. مهمترین اینها، جهانی شدن فزاینده تولید است. تکنولوژیهای جدید تولید و حمل و نقل و ارتباطات در اینجا نقشی کلیدی بازی میکنند. از یکسو این تکنولوژیها سرمایه امپریالیستی را قادر میسازد که پروسه های تولیدی را بسادگی قطعه قطعه کند و فعالیتتهائی را که در کشورهای مختلف پراکنده کرده، بهم متصل نماید؛ و بدین طریق نرخ کلی سود را بالا ببرد. از سوی دیگر، او را قادر میکند که بخش بسیار بزرگتری از تولید جهان را تحت کنترل سازمانی و سلطه سرمایه فراملیتی، محکمتر به یکدیگر پیوند دهد.

جهانی شدن تشدید یافته تولید، تحولی است که از اهمیت کیفی برخوردار است. طیف وسیعتری از فعالیتهای صنعتی، کشاورزی و خدماتی جهانی شده است. بیش از هر زمان، سرمایه هزینه ها و فرصتهای سرمایه گذاری را بطور جهانی می سنجد. بیش از هر زمان، سرمایه مرزهای ملی را در می نوردد. بیش از هر زمان، پروسه کار در یک مقیاس جهانی ادغام میشود، تحول می یابد و ارزان میشود.

بخشی از این تولید جهانی شده، شکل «کارگاه جهانی» بخود میگیرد. در اینجا مراحل مختلف تولید در کشورهای مختلف به پیش میرود. بخشی از این تولید جهانی شده مستقیماً تحت کنترل کورپوراسیونهای فراملیتی، نظیر اتوموبیل سازی و سایر بخشهای «سرمایه - بر» است. آخرین دور سرمایه گذاری آمریکا در صنعت اتوموبیل سازی در مکزیک، تکنولوژی مدرن و بازده تولیدی عظیم را با پرداخت دستمزدی معادل یک هشتم دستمزد در ایالات متحده همراه کرده است.

بخشی از این تولید جهانی شده، بویژه تولیداتی که بیشتر «کار - بر» محسوب میشوند (نظیر مشقت خانه های تهیه پوشاک در آمریکای مرکزی و شرق آسیا) به کارپردازان جهان سوم کنتراست داده میشود. بخشی دیگر، فعالیتهای متکی به تکنولوژی پیشرفته را شامل میشود. در بنگالور هند، شاهد «مجمعات تکنولوژی پیشرفته» هستیم؛ در آنجا شرکتهائی هستند که برای سیستمهای کامپیوتری دنیا، نرم افزار تولید میکنند؛ متخصصانی که در این شرکتهای کار میکنند دستمزدی معادل با یک پنجم دستمزد در آمریکا میگیرند.

«جهانی کردن» در خدمت ایجاد «سلسله مراتب جدید» در تولید امپریالیستی است. کشورهای امپریالیستی بر برخی صنایع متکی بر تکنولوژی پیشرفته، نظیر ارتباطات از راه دور و صنایع هوایی - فضائی، کنترل اکید اعمال میکنند. و در عین حال، صنایع سبک (نظیر نساجی) و بخشهای معینی از خط تولید (مانند بخشهای مربوط به سوار کردن قطعات) در برخی صنایع جدید که رشد عظیمی دارند (نظیر چپ های کامپیوتری) را به بعضی از کشورهای تحت سلطه بسیار فقیر واگذار کرده اند. برخی صنایع سنگین در حال سقوط که سابقاً در کشورهای امپریالیستی متمرکز بود (نظیر فولاد و کشتی سازی) در تعداد محدودی از کشورهای جهان سوم رشد کرده اند. سهم فزاینده ای از صادرات صنعتی دنیا در جهان سوم تولید میشود.

برجسته ترین تبارز جهانی کردن در دهه ۱۹۹۰، افزایش ناگهانی و قابل توجه صدور سرمایه خصوصی امپریالیستی به جهان سوم بوده است. در واقع، فقط طی پنج سال گذشته، سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشورهای تحت سلطه پنج برابر شده است. و در سال ۱۹۹۵ سرمایه گذاری خارجی در جهان سوم حدود ۳۵ درصد کل سرمایه گذاری خارجی را تشکیل میداد که این نسبت به سال ۱۹۸۸، بیش از ۱۸ درصد افزایش نشان میدهد. طی کساد ۹۳ - ۱۹۹۰، جریان سرمایه گذاری مستقیم جدید خارجی در بیرون از کشورهای امپریالیستی رو به کاهش نهاد. اما در همین دوره، سرمایه گذاری امپریالیستی در جهان سوم، ۵۰ درصد افزایش یافت. گرفتن بازارها و در آوردن سودهای عظیم در کشورهای تحت سلطه محرك مهمی برای اقتصادهای

در جهان سوم تبدیل شده است.

یک بحران جهانی مشاغل وجود دارد. افت جهانی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ شاهد آن بودیم، پایان یافته است. اما ۳۰ درصد نیروی کار جهان همچنان بیکار یا کم کار است؛ چنین حدی از زمان «بحران بزرگ» (The Great Depression) تاکنون سابقه نداشته است. در اروپای غربی از هر ۹ کارگر، یک نفرشان بیکار است. در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نزدیک به یک میلیارد نفر بیکارند یا درگیر کارهایی هستند که کفاف معیشتشان را نمیدهد. در آمریکای لاتین، از هر ۱۰ شغلی که طی چند سال اخیر تازه «ایجاد شده»، ۸ شغل مربوط به باصطلاح «اقتصاد غیر رسمی» بوده که در آن دستمزدها ناچیز و مشاغل بی حساب و کتاب است. هر سال حدود ۷۵ میلیون نفر در جستجوی کار از جهان سوم به سایر کشورها مهاجرت میکنند.

در ۶ سال اخیر اقتصاد آمریکا دوره بهبودیابی خود را می گذرانده است. آمریکا در سطح داخلی روند بهبود اقتصادی را با اتخاذ اقدامات زیر به پیش راند: تقویت و کوچک کردن شرکتهای بکارگیری تکنولوژیهای جدید هزینه کم کن و تکنولوژیهای اطلاعاتی، و تجدید سازماندهی بیرحمانه ی ساختار نیروی کار و مناسبات کارگر - کارفرما. مواجه شدن ژاپن و آلمان با مشکلات، برخی برتریهای رقابت جویانه اقتصادی را نصیب آمریکا کرده است.

آمریکا کماکان بزرگترین و قویترین اقتصاد دنیاست. اما قدرت اقتصادی جهانش یعنی سهمش در بازده و سرمایه گذاری جهانی، نسبت به اوضاع دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سقوط کرده است. آمریکا از «جنگ سرد» به لحاظ مالی ضعیفتر بیرون آمد. کسری های بزرگ تجاری و نیاز به مهار کردن کسری بودجه، اتخاذ یک سیاست انبساطی در زمینه پولی و مخارج حکومتی را برای وی مشکل میکند.

اوضاعی که تشریح کردم تأثیرات بسیار مهمی دارد. آمریکا قادر نیست در اقتصاد جهانی مانند قبل نقش «لوکوموتیو» را بازی کند. منظوم از «لوکوموتیو» اینست که آمریکا قادر نیست محرك رشد شود و سایر اقتصادهای ملی را به همان نحوی که طی چند دهه متعاقب جنگ جهانی دیدیم، پشت سر خویش به جلو بکشد. و همزمان، مسابقه و رقابت ژئو - اقتصادی حادی بین آمریکا، ژاپن و آلمان متحد امروز وجود دارد.

عناصر متناقضی در اوضاع جهان موجود است که برخی بیشتر و برخی کمتر مساعد حال مبارزات مردم است. اما بطور کلی در این اوضاع، پایه های زیادی برای پیشروی انقلابی وجود دارد: برای توسعه بیشتر آن جنگ های دراز مدت خلق که در حال حاضر جریان دارند و برای آغاز جنگ خلق های جدید در کشورهای تحت سلطه؛ برای پیشبرد مبارزات انقلابی و تدارکات انقلابی در کشورهای امپریالیستی که در آنها تضادهای منجمله تضاد طبقاتی در حال حاد شدن است؛ برای ایجاد شرایط مساعدتری در سطح جهان از طریق مبارزه.

### موج جدیدی از جهانی کردن

میدانم که به زمینه های بسیاری پرداخته ام. اما این بخشی از چارچوب بزرگتری است که در آن موج کنونی جهانی کردن امپریالیستی را بهتر میتوان فهمید. در ۲۰ سال اخیر، درجه ادغام اقتصاد جهانی بنحو مهمی افزایش یافته است. صنایع عمده جهت پاسخگوئی به بحران و نیز به فرصتهای جدید سرمایه گذاری امپریالیستی، در یک مقیاس جهانی سازماندهی مجدد شده اند. کشاورزی در جهان سوم میروند تا کاملتر از پیش در حلقه های تولید و بازاریابی کشاورزی تجاری امپریالیستی ادغام شود. تحولات سازمانی و تکنولوژیک در عملکرد سرمایه داری جهانی صورت گرفته و در حال صورت گرفتن است؛ و اینها تأثیرات اقتصادی و اجتماعی عظیمی دارند.

اما این تغییرات درون همان نظام امپریالیستی صورت میگیرد. این همان اقتصاد استثمارگرانه، همان سیاستهای سلطه گرانه است. و

امپریالیستی بوده است.

علت این افزایش مهم در صدور سرمایه به مناطق معینی از جهان سوم چیست؟ از یکسو، سرمایه امپریالیستی در مواجهه با رشد کند و فشارهای حاد رقابت جویانه در اقتصاد جهانی نیازمند کاهش هزینه هاست. این سرمایه نیازمند تحرک، یعنی امکان انتقال ساده تر سرمایه به جریان افتاده به مکانی است که سودها حداکثر باشند. از سوی دیگر، همانطور که قبلا اشاره کردم، حل مسئله تقابل آمریکا - شوروی برخی مخاطرات و موانع ژئوپلیتیک در راه صدور سرمایه و تکنولوژی به جهان سوم را کاهش داده است.

تحول دومی که در این زمینه انجام گرفته جهانی کردن بیشتر بخش مالی یعنی بانکها، بازارهای سرمایه و سیستمهای تجارتي الکترونیکی است که انتقال راحت تر حجم عظیم سرمایه در سراسر دنیا را امکانپذیر میکند. ادغام و جهانی کردن امور مالی به سرمایه اجازه میدهد که سریعتر بهم آمیزد، بکار افتد، و ساده تر سرمایه گذاری شده و از سرمایه گذاری خارج شود.

این عصر «سرمایه داری سریع و سریعتر» است که سرمایه باید به فرصتهای سودآور عکس العمل سریع نشان دهد. حجم عظیمی از سرمایه کوتاه مدت در جستجوی سودهای سریع از کشوری به کشور دیگر جاری میشود؛ پولها به بازارهای مالی و بورس جهان سوم وارد و از آنها خارج میشوند. رشد گسترده بخش مالی و جریانیابی سرمایه در بخش بورس بازی با کند شدن جریان تشکیل سرمایه درازمدت در کشورهای امپریالیستی ربط بسیار دارد.

سومین عامل، جهانی شدن سیاست اقتصادی کلان در ملل تحت ستم است. منظوم آن است که مدیریت ملی کشورهای جهان سوم به واقع در دست صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، قرار گرفته است. این پاسخی به بحران قرض بوده است. تحکیم اقتدار خارجی با خود تحمیل سیاستهای ریاضت کشی و تعدیل صندوق بین المللی پول را همراه داشته است. این سیاستها سطح معیشت و دستمزدها را کاهش داده، این اقتصادها را در جهت تولید صادراتی برنامه ریزی کرده، و بازارهای داخلی ثروت، دارائی و اموال غیر منقول را بیش از پیش در اقتصاد بین المللی، ادغام کرده است.

این نوع کنترل اقتصادی در تاریخ امپریالیسم جدید نیست. اما در مورد آنچه طی دو دهه اخیر در جهان سوم اتفاق افتاده باید به دو نکته اشاره کرد. اولاً، برنامه های تعدیل صندوق بین المللی پول که بطور همزمان در بیش از ۱۰۰ کشور مقروض به اجراء درآمده، در دهه ۱۹۸۰ به انتقال گسترده ذخائر مالی از جهان سوم به کشورهای امپریالیستی انجامید. در همان زمان، و سپس طی دهه ۱۹۹۰، سیاستهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی توسعه تولیدات صنعتی متکی به کار ارزان را تشویق کرده است. وجود فقر و ذخائر عظیم کار مازاد در مناطق روستائی، این کار ارزان را تامین و بازتولید میکند. این سیاستها ادغام کاملتر تولیدات صنعتی متکی بر کار ارزان در بازار جهانی را تشدید کرده است.

در مناطق روستائی جهان سوم، نتیجه جهانی کردن در کشاورزی اینست که این بخش بیشتر سرمایه داری میشود و دهقانان بیشتری پرولتریزه میشوند. اما در همان حال، جهانی کردن باعث استثمار دهقانان و تهیدستان روستائی بشیوه های شدیدتر میشود. منظوم تولید معیشتی، سهم بری، کار مفید و کار فصلی است. منظوم اینست که از فقرزدگی روستا برای کاهش هزینه ها و دستمزدها استفاده میشود. اینطور نیست که امپریالیسم هر دهقان را به کارگر تبدیل می کند؛ بلکه از ستم فئودالی بعنوان بخشی از کارکرد کلی ستمگرانه اش سود می جوید.

### جهانی کردن، تبانی و رقابت

امپریالیستها يك دستور کار مشترك معين دارند. آنها بر سر عراق متحد شدند. آنها از برنامه های «تعدیل ساختاری» صندوق بین المللی

پول و بانک جهانی برای وصول طلبهای خود و ایجاد فضای بیشتر جهت استثمار و غارت مشترك جهان سوم استفاده کرده اند. آنها با عقد قراردادهائی مانند «لیبرالیزه کردن تجارت» برای هر چه هموارتر کردن راه سرمایه گذاری، مالکیت و کنترل بر کشورهای تحت سلطه استفاده کرده اند. آنها از توافقات اخیر «سازمان تجارت جهانی» جهت ایجاد چارچوبی برای فعالیتهای اقتصادی بین المللی استفاده کرده اند. این توافقات امپریالیستها را قادر میسازد که سرمایه خود را ساده تر در هر کجا که سودهای حداکثر وجود دارد به جریان اندازند؛ در عین حال آنها میتوانند به فروش در هر کشور و هر کجا که بازارهای بزرگی موجود است بپردازند. امپریالیستها چیزی به نام «حقوق مالکیت دانش» فرموله کرده اند تا به این ترتیب بر دانش انباشت شده توسط بشر کنترل اعمال کنند و سودهایی را که از این حیثه میبرند افزایش دهند.

اما در بطن این موج جدید جهانی کردن، رقابت برای کم کردن هزینه ها در جریان است. در بطن این جهانی کردن، رقابت امپریالیستی در جریان است. رقابت بر سر تعیین دقیق شروط تجارت و سرمایه گذاری و اعمال قدرت هر کدامشان در اجرای این شروط است؛ و بر سر این است که چه کسی نیروی مسلط در مناطق مشخص باشد. منطقه آسیائی اقیانوس آرام يك عرصه و میدان نبرد مهم است؛ دقیقاً بدین خاطر که این منطقه اکنون دارای پر تحرک ترین رشد در شرایطی است که اقتصاد جهانی گرفتار رشد کند می باشد. و امپریالیستهای آمریکائی و ژاپنی از مجامعی نظیر «آپک» برای عملی کردن برنامه های اقتصادی و استراتژیک جاری خود استفاده میکنند.

يك جنبه از رقابت ژئواقتصادی بین امپریالیستها، گرایش بسوی منطقه ای کردن و تشکیل بلوکههای اقتصادی منطقه ای است. آمریکا سلطه اقتصادی خویش بر آمریکای لاتین را محکم میکند. ژاپن در پی تضمین و بسط جایگاه مسلط اقتصادی خود در شرق آسیا است. آلمان در قاره اروپا بیش از پیش نقش يك مدعی را ایفاء میکند. همه امپریالیستها در این مناطق سرمایه گذاری میکنند و به تجارت می پردازند؛ و در حال حاضر روسیه نقش کارت ژوکر را بازی میکند. (منظور اینست که میتواند به هر يك از این تقسیم بندیها بخورد - مترجم) اما این گرایش بسمت بلوکههای اقتصادی وجود دارد.

از یکسو، ادغام منطقه ای در آسیا تحت رهبری ژاپن، و ادغام منطقه ای تحت رهبری آمریکا از طریق «نفتا»، سیاستی برای کاهش هزینه کار و ارتقاء سودآوری است. از سوی دیگر، ادغام منطقه ای سیاستی است که امپریالیستهای رقیب توسط آن میخواهند برای خود در تجارت و سرمایه گذاری مواضع برتری بدست آورند تا از این طریق بتوانند در سطح جهانی به رقابت موثرتر با هم بپردازند. اینکه آمریکا موضع سرمایه گذاری و تجارتش در آمریکای لاتین را تقویت کرده بخشا بدین خاطر است که بر قدرت رقابت خود با ژاپن در سطح جهان بیفزاید.

### جمعبندی از بحث جهانی کردن

بعنوان جمعبندی: جهانی کردن بمعنای تحرك جغرافیائی بیشتر سرمایه، توانائی سرمایه در انتقال منابع از يك مکان به مکان کم هزینه تر دیگر، و استفاده از تهدید انتقال بعنوان چماقی بر سر کارگران است. جهانی کردن بمعنای ترکیب تکنولوژی امروزی با ارزانترین کار و ارتباطات بازاریابی جهانی است. جهانی کردن بمعنای افزایش مداخله بانکها و کورپوراسیونهای کشورهای امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه است. جهانی کردن بمعنای لغو سیاستهای حمایتی مربوط به کارگران و شل کردن مقررات مربوط به حفظ محیط زیست است؛ که همه اینها تحت عنوان «هماهنگ کردن» استانداردها انجام میشود. جهانی کردن بمعنای این است که کارگران و زارعان با خطر کاهش هر چه بیشتر دستمزدها و شرایط کار هر چه مستبدانه تر مواجه می شوند.

- صنعتی نمی انجامد. این رشد به يك تکنولوژی مناسب با شرایط بومی پا نمی دهد. این رشد، وابستگی به امپریالیسم در زمینه سرمایه استقرایی و بازار را تشدید می کند. و این رشد برای چه کسی انجام می شود؟ سرمایه گذاری خارجی سطح رفاه اکثریت مردم را ارتقاء نمی دهد. نیروی نهفته انسانی را آزاد نمی کند.

### این رشد به کجا می انجامد؟

می توانیم با يك محاسبه اقتصادی و اجتماعی بفهمیم که روندهای اخیر در اقتصاد جهانی امپریالیستی چه تأثیراتی بر توده های ملل ستمدیده و توده های کشورهای امپریالیستی می گذارد:

- شکاف بین کشورهای پیشرفته سرمایه داری و ملل ستمدیده، از همیشه عمیق تر است. درست است که چند کشور باصطلاح «جدیدا صنعتی شده» که آماج سرمایه گذاری های امپریالیستی بوده اند، بخشی از شکاف را در زمینه بازده اقتصاد پر کرده اند. اما ۸۹ کشور جهان سوم در سال ۱۹۹۵ وضع اقتصادی شان بدتر از يك دهه پیش بود. و همزمان با تشدید شکاف میان ملل غنی و فقیر، در هر کشور نیز فقر و نابرابری درآمدها شدیدتر از هر زمان گشته است. طی سی سال اخیر ثروتمند ترین اهالی جهان با ۲۰ درصد جمعیت شاهد ۷۰ تا ۸۵ درصد افزایش در سهم خود از درآمد جهانی بوده اند.

- بازسازی وحشیانه نیروی کار جهانی. از یکسو، همانطور که گفتم، در سطح جهانی تولید صنعتی مبتنی بر کار ارزان بر اساس فقر عمیق و ذخائر گسترده کار مازاد در جهان سوم، گسترش می یابد. از سوی دیگر، هم در ملل ستمدیده و هم امپریالیستی کار بطرق جدید و سرکوبگرانه تر کنترل شده و مورد استفاده قرار می گیرد. ما شاهد اهمیت فزاینده نظامات کاری منعطف هستیم: در پاسخ به تغییرات در شرایط بازار، کارگران سریعتر بکار گرفته می شوند، سریعتر از این سو به آنسو برده می شوند، و سریعتر اخراج می شوند. کار پیمانی، که نمونه متعارف کار کوتاه مدت و با دستمزد نازل است و هیچگونه مزایا یا چتر حمایتی ندارد، پدیده ای است که در سطح جهانی رشد می یابد. سرعت بخشیدن به امور در مقیاس جهانی ابعادی بیسابقه یافته است.

- جابجایی های اجتماعی عظیم در مناطق روستایی جهان سوم. میلیونها دهقان از تولید کننده شده و مجبور به مهاجرت به شهرها شده اند. این نتیجه تمرکز بیشتر در مالکیت ارضی و لغو برنامه های حمایت از روستاست که ناشی از سیاستهای تعدیلی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی می باشد. این نتیجه ادغام گسترده تر و عمیقتر تولید محصولات زراعی و دامی بومی این کشورها درون عملیات کلان و جهانی تولیدات صنعتی مواد غذایی است. این نتیجه بورس بازی زمین و غصب مستقیم اراضی توسط شرکت های بزرگ فراملیتی است. این نتیجه قدرت فزاینده و نفوذ بیو - تکنولوژی امپریالیستی در کشاورزی جهان است. نظامات سنتی کشاورزی و تولید محصولات غذایی اساسی، به نابودی کشانده شده اند.

شهرها رشدی پر هرج و مرج دارند. منابع و ذخایر آنها محدود شده است. زیرا صنایع امپریالیستی در نواحی شهری مجتمع می شوند و دهقانان به زاغه ها سرازیر می گردند. این روندها طی دهه هائی که در پیش است، شدت بیشتری خواهند یافت. صدها میلیون دهقان دیگر از روستا کنده خواهند شد.

همزمان، به موازات، و در ترکیب با این روندها در جهان سوم، موجودیت و تقویت نیمه فئودالیسم در مناطق روستایی را شاهدیم.

- تأثیرات بر زنان. جهانی کردن باعث ورود زنان به بازار کار جهان سوم در مقیاسی عظیم می شود. اما ستمهای ویژه ای بر این نیروی کار وارد میشود. تمرکز زنان بیشتر در کارهایی است که دستمزدی بشدت نازل دارد و به تولید کنندگان دست دوم و واسطه کنتراست داده شده است. بسیاری از این زنان در محیط کار بشدت کنترل میشوند و در کارخانه هائی که درون ساختمانهای دژ مانند قرار دارد، کار

اینها برخی از «رازهای کثیف کوچک» سیاست جهانی کردن امپریالیستی است. از یکسو، جهانی کردن يك گرایش مستمر توسعه سرمایه داری است. از سوی دیگر، جهانی کردن يك تهاجم اقتصادی و ایدئولوژیک علیه توده های خلق در سراسر جهان است.

## بخش سوم

### سرمایه گذاری برای چه کسی؟ توسعه برای چه کسی؟

نظریه پردازان جهانی کردن امپریالیستی از این بحث میکنند که کشورهای فقیر از طریق جلب سرمایه گذاری و آمیختن آن با ذخیره عظیم کار ارزانشان می توانند عقب ماندگی را پشت سر گذارند. کار ارزان قرار است «مزیت نسبی» کشورهای جهان سوم در اقتصاد جهانی باشد. اما زمانی که سرمایه بتواند به سادگی از مکانی به مکان دیگر منتقل شود، در عمل مسابقه ای در می گیرد که در آن هر کشور جهان سوم میکوشد برای جلب سرمایه به عرضه نازلترین دستمزدها، ارزانترین زیر ساختها و بدترین معیارهای حفاظت اجتماعی و محیط زیستی دست بزنند.

در کره جنوبی، خطر کشته شدن در سوانح کاری شش برابر آمریکاست. با این وجود، می بینیم که کمپانی «نایک» (۳) از کره به اندونزی نقل مکان می کند. یعنی به جایی که حقوق روزانه کارگر دو دلار و بیست سنت است. در «منطقه ویژه اقتصادی» شن ژن در چین، بعضی از کارگران دستمزد ناچیزی معادل دوازده سنت در ساعت می گیرند. آنها روزی دوازده تا سیزده ساعت، و هفته ای هفت روز کار می کنند. این است واقعیت «مزیت نسبی».

امپریالیستها ادعا میکنند ادغام شدن، سرنوشت محتوم ملل است. اما خوب دقت کنید. امپریالیستها با بیرحمی و شقاوت شورهای را از میان کشورهای جهان سوم دستچین کرده و به آنها سرمایه اختصاص میدهند. در واقع، سرمایه گذاری خارجی در جهان سوم بشدت (در نقاط معینی) متمرکز شده است. در سال ۱۹۹۵، سه چهارم این سرمایه ها فقط به دوازده کشور صادر شد. تا دو سال پیش، اکثر کشورهای «مادون صحرا» (منطقه مرکزی آفریقا) که پنجاه درصد اهالی در فقر مطلق بسر می برند، اساسا از جانب امپریالیستها در قرنطینه قرار داشت. منظور از فقر مطلق این است که زندگی اهالی را با خطری بالقوه مواجه می سازد. بازارهای مالی جهانی پیامشان را مخابره کردند: «بگذارید مردم گرسنگی بکشند یا یکدیگر را بکشند.» بیشتر سرمایه جریان یافته در جهان سوم، کوتاه مدت است. این سرمایه نه فقط بر حسب شرایط این کشورها بلکه در انطباق با تحولات بازار جهانی وارد یا خارج میشوند.

اما مشکل این نیست که سرمایه گذاری خارجی بشکلی ناعادلانه بین کشورها توزیع می شود یا بنحوی نابخردانه مورد استفاده قرار می گیرد. مشکل خود این سرمایه گذاریها هستند. هر دلار سرمایه خارجی، حلقه ای است بر گردن ستمدیدگان. چرا؟ زیرا سرمایه گذاریهای خارجی و توسعه سرمایه دارانه ای که ببار می آورند بر فوق استثمار متکی است. این سرمایه گذاریها فلاکت تولید میکنند و يك نوع «هورمون معجزه آسای» رشد نیستند.

سرمایه در حالیکه خون از هر منفذش جاریست به کشوری مثل فیلیپین وارد می شود. این خونی است که از مشقت خانه های اندونزی تا معادن طلای آفریقای جنوبی، تا مزارع کالیفرنیا فراهم آمده است. و سرمایه، کشوری نظیر فیلیپین را ترك می کند در حالیکه خون کارگران کشاورزی در مناطق روستایی، خون زنان کارگری که جوانی شان را در کارخانه های شهر از دست داده اند، خون کودکانی که مجبور به تن فروشی هستند تا لقمه نانی بدست آورند، از پیکرش جاریست.

مسلما سرمایه گذاری خارجی می تواند محرك رشد شود. اما چه رشدی؟ رشدی معوج. این رشد به توسعه متعادل و ادغام شده کشاورزی



میکنند. زنان بیش از مردان موقعیت کارگران موقت را دارند. در همانحال، زنان در اقتصاد دهقانی، اغلب کل بار زراعت قطعات کوچک زمین را برای تغذیه خانواده بدوش می کشند؛ زیرا مردان به شهر یا به خارج از کشور مهاجرت کرده اند. در نواحی شهری و روستائی، بواسطه کاهش بودجه حکومتها در زمینه بهداشت، تغذیه و مسکن بار هزینه های اجتماعی بطرز نامتعادلی بر دوش زنان می افتد؛ زیرا آنها تامین کننده نیازهای اساسی زندگی اند.

- نابودی محیط زیست، فشاری که بر اقتصادهای جهان سوم گذاشته شده که هر چه ارزاتر تولید کنند، هر چه بیشتر صادر کنند، و تا آنجا که می شود معیارها و مقررات را کنار بگذارند، می رود که به يك فاجعه محیط زیستی بینجامد. منظوم بحرانهای بهداشتی در مناطق «کار شاق» (ماکیلا) در مکزیک، تهی کردن ذخائر اندونزی، نابودی جنگلهای باران زای برزیل و جزایر مرجانی فیلیپین است.

### در ایالات متحده

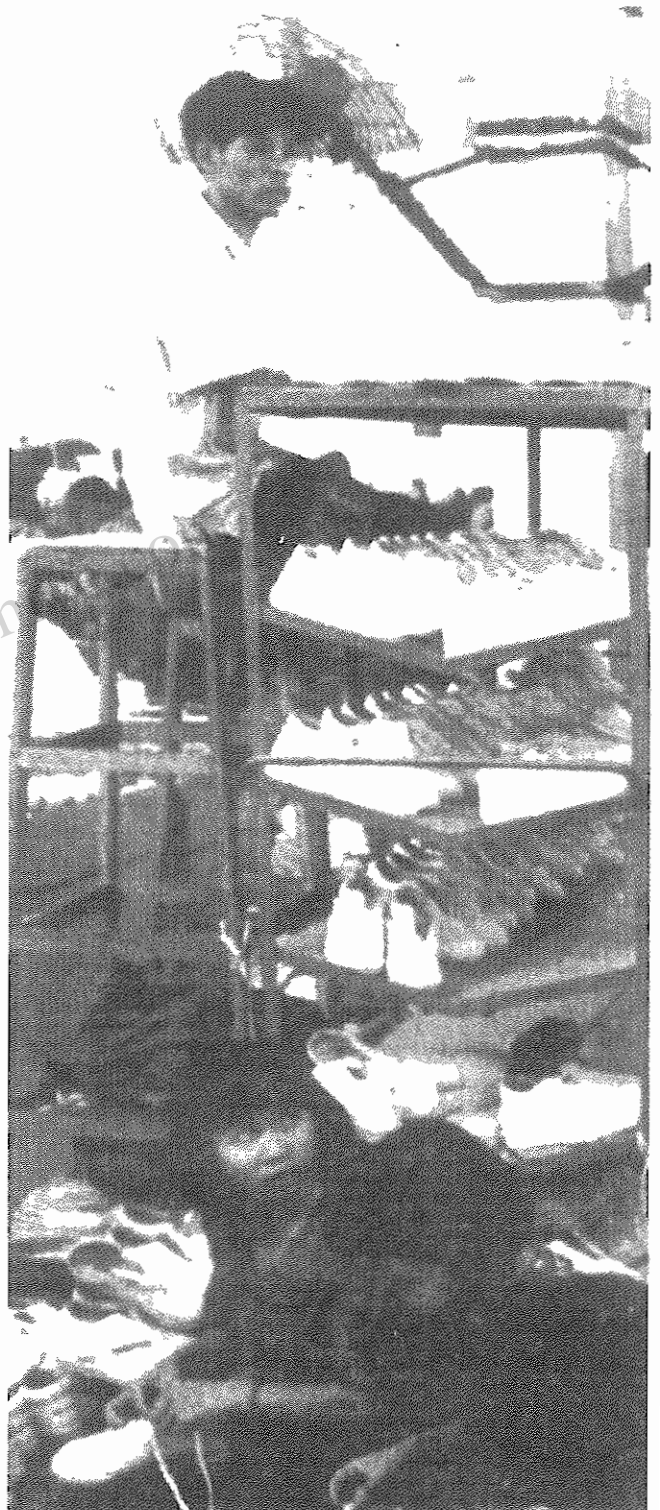
در کشورهای امپریالیستی (که در این بحث مرکز توجهم آمریکا است) بازسازیهای دو دهه ۷۰ و ۸۰ در جواب به بحران جهانی کردن، و تغییرات تکنولوژیک تاثیرات عظیمی بر نیروی کار گذاشته است.

در ایالات متحده آمریکا، تجدید سازماندهی گسترده ای در صنایع پایه ای انجام رفته است. این شامل کوچک کردن مداوم (۴)، «تامین» قطعات یدکی از سایر کشورهای جهان، و انتقال فعالیتهای صنعتی به کشورهای دیگر می باشد. این شامل بکارگیری تکنولوژی پیشرفته و نظامهای تولیدی است که نیروی کار را براحتی جابجا میکنند؛ و شامل اضمحلال سازمان یابی اتحادیه ای نیروی کار، کاهش تکان دهنده و ناگهانی مزایای درمانی و بازنشستگی، و رشد مشاغل موقتی و نیمه وقت است.

همه اینها بشدت بر بخشهایی از طبقه کارگر در آمریکا که سنتا دستمزد خوبی داشتند تاثیر گذاشته و روند نزولی مشاغل پایدارتر چند دهه اخیر که دستمزد متوسطی به آنها تعلق می گرفت را شتاب بخشیده است. برآورد میشود که قریب به يك سوم کارگران ایالات متحده در بخشهایی شاغلند که در معرض فشارهای ناشی از انتقال جهانی قرار دارند. به این ترتیب سرمایه میتواند دستمزدها را کمتر و شرایط کار را بدتر کند. مشاغل تخصصی نیز در دهه ۹۰ بنحو فزاینده ای قربانی تجدید سازماندهی کورپوراسیونها شده اند. در جامعه آمریکا عدم امنیت شغلی تشدید یافته است. بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵، پانزده درصد افرادی که بیش از یکسال سابقه کار داشتند، بیکار شدند. و همزمان، بر شدت کار افزوده شده است.

استثمار شده ترین و ستمدیده ترین بخشهای پرولتاریای آمریکا با شرایط دشوارتر و با آنچه که به «جنگ علیه فقرا» معروف شده، مواجهند. بر شمار ارتش کارگران کم مزد، کارگرانی که به رتبه های پائین تر رانده شده اند و مزایا و چتر حفاظتی ناچیزی دارند، کارگران مشقت خانه ها، افزوده می شود. نابرابری درآمدها، قطبی شدن جامعه و فقر در جامعه آمریکا در حال تشدید است. نظام رفاه اجتماعی از کار افتاده است. هدف طبقه حاکمه این بوده که با زدن از هزینه های اجتماعی و دامن زدن به رقابت بین فقیرترین کارگران، از کسری ها بکاهد. در نتیجه طرحی که برای کنار گذاشتن برنامه های پایه ای تامین اجتماعی ریخته اند، يك میلیون نفر دیگر به دایره کودکان فقیر پرتاب خواهند شد.

علیه يك نسل کامل جوانان سیاه، که دورنمای شغلی ناچیزی دارند، تحقیر و خشونت و جنایت اعمال میشود. از هر سه مرد سیاه، يك نفر در زندان بسر می برد یا تحت نظارت نظام قضائی و بررسی جرائم قرار دارد. مبلغی که ایالت کالیفرنیا برای زندانها هزینه می کند بیشتر از نظام آموزشی است. مهاجران که تحتانی ترین صفوف پرولتاریای آمریکا را اشغال می کنند، آماج کارزارهای شوونیستی و



کارگاه تولید کفش در ویتنام

سرکوبگرانه هستند. مرز آمریکا - مکزیک، يك منطقه نظامی شده است. بحثی که مطرح کردم از دو جانب حائز اهمیت است. طبقه حاکمه آمریکا برای افزایش قدرت رقابت بین المللی سرمایه آمریکائی، با برنامه وحشیانه ریاضت کشی خویش به پیش می تازد. و همزمان، برای مقابله با بی نظمی اجتماعی بالقوه در جامعه آمریکا آماده می شود.

### فشارهای جدید، بی نظمی جدید

اینجا می خواهم بر نکته دیگری تاکید کنم. بازسازی و جهانی کردن که از آن صحبت کردم، عملاً باعث تشدید محدودیتها و بی نظمی در اقتصاد جهانی می شود.

به «ذوب» سریع اقتصاد مکزیک نگاه کنید. اقتصاد مکزیک که رشد سریعی داشت بعنوان مدلی برای سایر اقتصادهای جهان سوم تبلیغ می شد و امیدوار بود به یکی از «بهره های صنعتی بازار آزاد» تبدیل شود. اما در فاصله فقط چند روز در اواخر سال ۱۹۹۴، مبالغ عظیم سرمایه کوتاه مدت و بورسی که در بازارهای سهام و اوراق قرضه به جریان افتاده بود، از مکزیک فرار کرد. «پزو»، پول مکزیک دچار بحران شد و این مانند ضربه ثنی توفان آسا به سقوط صنایع انجامید و ارزش دستمزد کارگران را ۵۰ درصد تنزل داد.

از آنجا که این بحران، ثبات بازارهای مالی و سرمایه ای جهان را تهدید می کرد، آمریکا ترتیب تهیه يك وجه الضمان مالی جهانی را داد. از زمان «برنامه مارشال» این بزرگترین پشتوانه مالی است که برای يك مورد معین گردآوری شده است. طی دو سال بحران در مکزیک، سطح معیشت مردم ۲۰ درصد کاهش یافت. این بهائی بود که مردم برای بازپرداخت وام های اضطراری امپریالیسم باید پرداختند. مردم که عادت به خوردن سبزیجات داشتند، حالا نان خالی می خورند. سوء تغذیه در مناطق روستائی در حال گسترش است... و دهقانان سلاح بر می دارند.

نکته ای که می خواهم بگویم آن است که: بازسازی و جهانی کردن به تحولات مهمی در اقتصاد جهانی انجامیده است. اما شرایط را برای انبساط پایدار و قدرتمند ایجاد نکرده است.

برنامه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، رشد متکی بر جهت گیری صادراتی و پایین راندن سطح معیشت است. این دو سیاست بطور همزمان به کشورهای جهان سوم تحمیل شده و بر فشار جهت یافتن بازار می افزاید. اقتصادهای شرق آسیا که رشد سریعی دارند، بشدت به بازارهای صادراتی وابسته اند. و شرایط بروز بحرانهای مالی از نوع مکزیک، در کشورهایی نظیر اندونزی، برزیل، تایلند و فیلیپین موجود است. (این مقاله قبل از ظهور آشوب مالی و ارزی اخیر در شرق آسیا نوشته شده است.) رشته های پیوند متقابل آمریکا - ژاپن که شامل تنظیمات تجاری، ائتلافهای ارزی و سرمایه گذاریهای مالی است، يك شکاف بالقوه در اقتصاد جهانی است.

جهانی کردن بعنوان «موج آینده» مورد ستایش قرار گرفته است. اما آینده ای که این نظام - با همه توانائی تکنولوژیکش - در بر دارد، تشدید استثمار و ستم در ملل ستمدیده و امپریالیستی است. آینده ای که این نظام - با همه نقاط تماس جهانی - در بر دارد، راندن میلیونها نفر به حاشیه فعالیت اقتصادی است. آینده ای که این نظام - با همه سرمایه گذاریهایش - در بر دارد، اقتصادهای از شکل افتاده تری است که هر چه کمتر از پس تغذیه و رفع نیازهای مردمی که در مزارع و کارخانه ها کار میکنند، بر می آید.

### معنای این اوضاع برای مبارزات ما چیست؟

در حال حاضر بسیاری افراد دهشت های امپریالیسم را می بینند اما امید چندانی به مبارزه علیه آن ندارند. امپریالیستها می کوشند، ما را مرعوب کنند. آنها بما می گویند که سرمایه آنقدر قوی و متحرک

است که باید به تمامی خواسته ها و الزاماتش گردن نهیم. اما شرایطی که تشریح نمودم به اعتراض و مقاومت و شورش پا می دهد. به خیزشهای ونزوئلا علیه افزایش ناگهانی قیمتها نگاه کنید؛ به مبارزاتی که در هند علیه پروژه های هیدروالکتريك بانک جهانی براه افتاد بنگرید - این پروژه ها ده ها هزار نفر را از زمین های آبا و اجدادیشان جدا می کند؛ به اعتصاب عمومی سال ۱۹۹۵ کارگران بخش خدمات فرانسه نگاه کنید.

تکان هائی که در نظام اتفاق می افتد، می تواند سریعا فرصتهای مبارزاتی جدیدی ایجاد کند. و جهانی کردن امپریالیستی، دنیا را محکمتر از پیش بهم متصل می کند. تحولات و مبارزات در يك گوشه دنیا می تواند بر اوضاع سایر نقاط تاثیر بسیار داشته باشد.

توجه کنید. ما با مصاف های عظیم روبروئیم... اما فرصتهائی نیز برای پیشرفت مبارزاتمان، منجمله مبارزه انقلابی، وجود دارد. زیرا این نظام نه فقط تبهکار که آسیب پذیر نیز هست. با این حساب معنای این اوضاع برای مبارزات ما چیست؟

اولاً، ما در هر جا که با این هیولا مقابله می کنیم نیاز به يك جهت گیری داریم: سمت و سوی مبارزه رزمنده؛ سمت و سوی نبرد تا به آخر بخاطر منافع توده ها. و این مستلزم آنست که به حرکت فعالانه و اراده توده کاملاً میدان داده شود. اینست نقطه قوت جنبشی که حقیقتاً بر منافع توده ها استوار است.

ما نیاز به يك چارچوب و نقطه رجوع جهانی داریم. ما باید در مواجهه با تلاش های امپریالیستها برای تفرقه افکنی در صفوف مان، طرق حمایت از مبارزات یکدیگر را بیابیم. باید موانع را پشت سر گذاریم و مبارزه مشترک خویش علیه امپریالیسم را بهم پیوند دهیم. زمانی که کشاورزان هند در مقابل اقدامات شرکتهای بزرگ آمریکائی که میخواستند حق انحصار خود را بر تکنیکهای زراعی سنتی آنان تحمیل کنند، مقاومت کردند، مورد حمایت بین المللی قرار گرفتند. زمانی که «پیمان تجارت آزاد منطقه آمریکای شمالی» (نفتا) در حال انعقاد بود، نیروهای سیاسی متعدد و از طیفهای گوناگون کوشیدند میان کارگران آمریکای شمالی و مکزیک پیوند و همبستگی ایجاد کنند. و زمانی که قیام چیاپاس بر پا شد، فعالیتهای جهت ابراز همبستگی مضاعف شد.

این مسئولیت ویژه بر دوش ما انقلابیون در آمریکا قرار گرفته که بخشهای گسترده مردم را به ضدیت با سلطه آمریکا بر جهان سوم، و ضدیت با قلدریها و حملات نظامی علیه کشورهایی نظیر عراق بکشانیم. ما نیاز داریم مردم را به حمایت از تمامی مبارزات که علیه امپریالیسم آمریکا است، برانگیزیم؛ بویژه زمانی که برادران و خواهران طبقاتی ما به مبارزه انقلابی برخاسته اند.

ما نیاز داریم از طریق حمایت مستقیم و اقدام متقابل، تماس و انتقال درسهها، از تجارب و مبارزات یکدیگر بیاموزیم.

يك وظیفه بسیار مهم دیگر نیز بعهد ماست. و آن، حمایت از مبارزات حقیقتاً تعیین کننده زمان ماست. مسلم است که با چنین مبارزاتی نباید ضدیت کنیم. منظورم جنك خلق مائوئیستی در پرو و فیلیپین، و اینك در نپال است که توده های دهقان را بسیج کرده تا قهرمانانه انقلاب مسلحانه ارضی را بمشابه پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی به پیش برند.

مائوئیستها معتقدند که نیاز به جنك انقلابی علیه امپریالیسم است... زیرا فقط از طریق سرنگونی امپریالیسم و کارگزاران بومیش می توان دنیائی نوین را به منصف ظهور رساند... زیرا فقط جنك انقلابی می تواند نفرت و شور و شوق استثمار شدگان و ستمدیدگان را بکار گیرد... زیرا هیچ چیز غیر از انقلاب نمی تواند مشکلات اساسی خلق را حل کند.

چون نظام جهانی امپریالیستی و رنجی که موجب می شود تنها يك بدیل دارد: انقلاب جهانی پرولتری. این انقلاب دو جریان مبارزه انقلابی را شامل می شود. یکم، جریان ضدامپریالیستی دمکراتیک - ملی، یا دمکراتیک نوین، مبارزه ای که توسط ملل و خلقهای ستمدیده ای

داشت، به این نتیجه می‌رسند که در يك اقتصاد جهانی شده امکان ایجاد يك جامعه و اقتصاد مستقل سوسیالیستی وجود ندارد. آنها می‌گویند امپریالیسم بسیار قدرتمند و دنیا بشدت ادغام شده است. بنابراین باید طرح سوسیالیستی را مورد «بازبینی» قرار دهیم و حتی آن را کنار بگذاریم.

در مواجهه با این بحث، مائوئیستها دو پاسخ دارند. اولاً، سوسیالیسم ۲۵ سال در چین کار کرد؛ و هر جای دیگر می‌تواند کار کند. این نکته اول است، اما دولت‌های سوسیالیستی با مصاف‌ها و موانع عظیم مواجه شده و باز هم خواهند شد. در سطح جهانی، نیروهای استثمارگر و امپریالیسم گماکان نیرومند تر از نیروهای انقلاب پرولتری میباشند. مناسبات اقتصادی و اجتماعی، و ایدئولوژی و فرهنگ امپریالیسم، همچنان خود را اعمال خواهند کرد. دیر یا زود امپریالیسم در پی کسب قهری مواضع از دست رفته اش خواهد بود.

اما معنای این حرف، ناممکن بودن انقلاب نیست. معنایش اینست که (و این همان نکته دوم است) سرنوشت هر انقلاب جداگانه ای نهایتاً به پیشرویهای انقلاب جهانی گره خورده است. معنایش اینست که هر جا توده‌ها به کسب قدرت و ساختمان سوسیالیسم برخیزند، جامعه نوین باید در درجه اول و مهمتر از هر کار، به پیشرفت انقلاب جهانی خدمت کند.

انقلاب سوسیالیستی دشوار و پر پیچ و خم است. اما این تنها راه رهائی، و حرکت جهت غلبه بر تمایزات و نابرابریهای جامعه طبقاتی است. این تنها راهی است که به برقراری يك اقتصاد سوسیالیستی رهائیبخش می‌انجامد - اقتصادی که مبتنی بر کنترل اجتماعی، مشارکت توده‌ای، و استفاده از منابع جهت پاسخ به نیازهای اساسی توده‌های خلق است. این تنها راه ایجاد جامعه‌ای است که زنان در آن «نیمی از آسمان را بر دوش دارند»؛ جامعه‌ای که در آن برابری فرهنگها و زبانهای ملی برقرار است؛ جامعه‌ای که انقلاب در آن به پیش می‌رود و اشاعه می‌یابد تا يك دنیای عاری از طبقات - یعنی کمونیسم - بدست آید.

\*\*\*

من به جوانب متعدد و گوناگون جهانی کردن بشیوه امپریالیستی پرداختم. فکرش را بکنید: برای اینکه این نظام کار بکند، میلیونها نفر در جهان سوم باید گرسنگی بکشند.... میلیونها نفر در کشورهای امپریالیستی باید از کار بیکار شوند.... و همزمان در ایالات متحده که ثروتمندترین کشور دنیاست، برای ستمدیدگان مرتباً زندان می‌سازند. این نظام بواقع منسوخ است. اما گفتارها می‌خواهند باور کنیم که این نظام ابدی است.

ما با دشمنی مشترک مواجهیم. بیایید پیوندها و همبستگی خویش را عمیقتر کنیم. بیایید از یکدیگر بیاموزیم. بیایید برای آینده‌ای متفاوت نبرد کنیم. ما قادریم خود و تمامی نوع بشر را رها کنیم.

توضیحات مترجم:

(۱) - گلوبالیزاسیون GLOBALISATION: یعنی هر چه جهانی‌تر (و ادغام‌تر) شدن پروسه‌های تولید و مبادله توسط سرمایه‌داری امپریالیستی

(۲) - نشانی نشریه کارگر انقلابی در اینترنت: <http://www.mcs.net/~rwor>

(۳) - نایک NIKE: يك کمپانی انحصاری امپریالیستی در تولید کفش و پوشاک ورزشی است.

(۴) - کم کردن هزینه‌ها از طریق بستن بخشهایی که سودآوری بالا ندارد و بیرون کردن کارگران.

که تحت انقیاد امپریالیسم هستند به پیش می‌رود. از زمان جنگ دوم جهانی، ملل ستمدیده جهان سوم مراکز توفانی انقلاب بوده‌اند. این مبارزات يك منبع عظیم توان و الهام برای مردم سراسر جهان بوده و امپریالیسم را بسیار تضعیف کرده است.

دوم، جریان مبارزه پرولتاریا و متحدانش در دژهای امپریالیستی با هدف سوسیالیسم، آیا انقلاب در مراکز امپریالیستی امکان پذیر است؟ شورش سال ۱۹۹۲ در لس آنجلس نشانگر نیروی «ندارها» در جامعه آمریکا بود. نه فقط آفریقائی - آمریکائی‌ها، بلکه مردم ملیتهای گوناگون در این شورش شرکت جستند. این شورش برخی عوامل پاگیری و انجام انقلاب در ایالات متحده را آشکار ساخت. این دو جریان انقلاب جهانی پرولتری، کلید خلاصی دنیا از شر کابوس موجودند.

### سوسیالیسم: رویایی دست‌یافتنی

همانطور که می‌دانید از «رازهای کثیف کوچک» جهانی کردن صحبت کردم. يك راز دیگر هم هست. یکی از موارد استفاده استراتژیک امپریالیستها از «شاهراه اطلاعاتی» جهانی و دستگاه تبلیغاتی‌شان، بمباران و دلسرد کردن ما با این پیام است که دنیائی غیر از دنیای موجود ناممکن است؛ هر دنیای دیگری محکوم به شکست است و وضع را بدتر خواهد کرد؛ بهترین کاری که از ما بر می‌آید استغاثه برای بهتر کردن شرایط بندگی‌مان است.

اما امپریالیسم است که ورشکسته است و ادامه حیاتش فقط به تشدید درد و رنج می‌انجامد. و همانطور که گفتم يك بدیل وجود دارد. همان سوسیالیسمی که رویایش را در سر می‌پرورانیم و دست‌یافتنی است: سوسیالیسمی که از اشتیاق آتشین زیر و رو کردن جهان پیروی می‌کند؛ سوسیالیسمی که در دنیای واقعی عملی است. چنین سوسیالیسمی واقعا در چین انقلابی موجود بود. این سوسیالیسم با سوسیالیسم قلابی در شوروی سابق فرق داشت. این سوسیالیسم با چین امروز که يك گنبداب سرمایه‌داری است فرق داشت. من از سوسیالیسمی که در چین مائوئیستی وجود داشت، حرف می‌زنم.

در چین مائوئیستی، کارگران و دهقانان که قدرت سیاسی را در کف داشتند موفق شدند بشکل جمعی به مشکلات برخورد کنند؛ موسسات را متحول کنند؛ تفکر و انگیزه‌های خویش را تغییر دهند. چین مائوئیستی مدلی از توسعه اقتصادی درست کرد که عمیقاً مناسب حال دنیای امروز است. چین از نظام جهانی امپریالیستی جدا شد. يك اقتصاد متکی بخود درست شد که بجای سود یا فرامین بازار جهانی، نیازهای خلق را نقطه عزیمت خویش قرار داد. کشاورزی پایه اقتصاد قرار گرفت و صنعت به خدمت آن در آمد.

تکنولوژی بطور آگاهانه تکامل داده شد و برای تقویت اهداف رشد اقتصادی و اجتماعی تساوی طلبانه مورد استفاده قرار گرفت. بجای آنکه تکنولوژی بر مردم مسلط شود، جنبه انسانی آنها را بزدايد و جابجایشان کند، تحت تسلط آنها در آمد. کارگران و دهقانان در پیشبرد وظایف دولتی، برنامه ریزی و مدیریت سهم گرفتند؛ و مدیران و مقامات دولتی در تولید شرکت جستند. دانشجویان به روستا رفتند تا از دهقانان بیاموزند. برای رفع تمایزات دیرینه بین کار فکری و کار بدی، صنعت و کشاورزی، و شهر و روستا حرکت شد. این انقلاب به مبارزه علیه مناسبات اجتماعی و افکاری برخاست که مردم را بضدیت با یکدیگر بر می‌انگیخت و زنان را در جایگاهی فرودست نگاه می‌داشت. این انقلابی مداوم بود که علیه امور کهنه و بویژه علیه نیروهای بورژوا و استثمارگر نوحاسته‌ای که در جامعه سوسیالیستی سربلند کرده بودند، مبارزه نمود. چین مائوئیستی، منطقه‌ای پایگاهی برای انقلاب جهانی بود.

اما از سال ۱۹۷۶، رهروان سرمایه‌داری تحت رهبری دن سیائو پین این انقلاب را سرنگون کردند. اینک برخی افراد در نگاه به این شکست و مشکلاتی واقعی که پیش پای انقلاب سوسیالیستی قرار

# «گلوبالیزاسیون» (۱)

## جهانی کردن بشیوه امپریالیستی

### و مبارزه برای تحقق یک آینده متفاوت

#### بقلم: ریموند لوتا

این مقاله در سه بخش در نشریه «کارگر انقلابی» (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) شماره های ۹۳۳ تا ۹۳۵ در نوامبر و دسامبر ۱۹۹۷ درج شده است.

این مقاله بر اساس نوشته ها و سخنرانیهای اقتصاددان مائوئیست ریموند لوتا در نوامبر ۱۹۹۶ در فیلیپین، تهیه شده است. لوتا برای شرکت در «کنفرانس جهانی دهقانی علیه امپریالیسم» و «کنفرانس خلق علیه جهانی کردن بشیوه امپریالیستی» به مانیل رفت.

این کنفرانسها و فعالیتها در اعتراض به نشست وزیران کشورهای عضو «تعاون اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام» (آپک) سازمان یافت.

در این کنفرانس، جنبش مترقی و انقلابی فیلیپین سهم مهمی در ارتقاء درک تئوریک از جهانی کردن بشیوه امپریالیستی بعهده گرفت. حزب کمونیست فیلیپین سندی را در این زمینه ارائه داد.

در ماه نوامبر ۹۷ نیز، کنفرانسی تحت عنوان «علیه آپک» برای اعتراض به نشست این سازمان در ونکوور کانادا برگزار شد.

#### بخش اول

افتخار میکنم که در فیلیپین به شما پیوسته ام تا موضع قاطع و جسورانه ای علیه امپریالیسم اعلام کنیم. من از ایالات متحده می آیم. از کشوری که یک رکن تنفر انگیز نظام جهانی امپریالیستی است و بزرگترین ستمگر خلقهای دنیا محسوب میشود. بنابراین حضور در این جمع و اعلام همبستگی با شما را مسئولیت بزرگ خویش میدانم. ما بمشابه انقلابیون مائوئیست در ایالات متحده آمریکا میدانیم که بدون آموزش توده ها با روحیه تنفر نسبت به اهداف و اقدامات آمریکا در کشورهای تحت سلطه، در آمریکا انقلابی انجام نخواهد شد. ما میدانیم که بخشی کلیدی از ساختن یک جنبش انقلابی در ایالات متحده، جلب حمایت بخشهای گسترده توده ها نسبت به همه مبارزاتی است که علیه امپریالیسم آمریکا به پیش میرود.

امسال موقع مناسبی است؛ زیرا ۱۹۹۶ مصادف با صدمین سالگرد قیام خلق فیلیپین علیه سلطه مستعمراتی اسپانیا است. کمی بعد از این خیزش قهرمانانه، آمریکا به فیلیپین قشون کشی کرد تا به برقراری امپراتوری و سلطه اش در منطقه اقیانوس آرام یاری رساند. فقط در جزیره «لوزون»، شمار اهالی که در نبرد یا بر اثر گرسنگی و بیماری کشته شدند به ۶۰۰ هزار نفر بالغ میشد. یک ژنرال آمریکائی چنین فرمان داده بود: «از شما میخواهم که بکشید و به آتش بکشید. اگر رضایت خاطر مرا میخواهید تا میتوانم بکشید و به آتش بکشید.»

میشود گفت که این فرمان، «سرمشقی» برای جنایات بیشمار آتی امپریالیسم آمریکا شد: هیروشیما، جنگ تجاوزکارانه علیه کره شمالی، حمام خون سال ۱۹۶۵ که با پشتیبانی سازمان «سیا» در اندونزی بر پا شد، جنگ کشتارگرانه در ویتنام و هندوچین، کشتارهای متکی به تکنولوژی پیشرفته در عراق.

ورود امپریالیسم به منطقه آسیائی اقیانوس آرام به معنی بر پا شدن پایگاه های نظامی و رژیمهای سرکوبگر نومستعمراتی است. به معنی فوق استثمار و کار در مشقت خانه هاست. به معنی کشیدن شیره کشاورزی دهقانی و به نابودی کشانند آن است. به معنی نابودی عظیم محیط زیست است. امپریالیسم یک «صنعت مهاجرتی» پر رونق ایجاد کرده است. هر سال ۳۵ میلیون کارگر خانواده و موطن خویش را در تلاش معاش ترک میکنند و در منطقه بسوی اقتصادهایی که سرعت رشد بیشتری دارند، روان میشوند. امپریالیسم باعث رشد یک «صنعت سکس» گسترده شده است. اینست نظامی که قدرتهای امپریالیستی و دولتهای کارگزار آنها در نشست «آپک» برایش جشن میگیرند. آنها زیر پرچم «لیبرالیزه کردن تجارت» و جهانی کردن، بدنبال تحکیم و بسط زنجیرهای استثمار و سلطه اند.

«جهانی کردن»: نظریه پردازان امپریالیسم این عبارت را همچون کلامی جادویی بزبان می آورند. به ما میگویند که اینک «برای نخستین بار، ما در یک اقتصاد جهانی بسر میبریم»؛ وارد «عصر جدیدی» شده ایم که در آن سرمایه و تکنولوژی باعث کامیابی کشورهای خواهند شد که با چنگ و دندان جایی برای خویش در بازار جهانی باز کنند. به ما میگویند «ضدیت با جهانی کردن، ضدیت با آینده است»؛ و اینکه هیچ راهی جز پریدن بر عرشه اقتصاد جدید جهانی وجود ندارد.... و گرنه جا می مانید.

اما واقعیت اینست که نوع بشر بیش از ۱۰۰ سال است در یک اقتصاد جهانی بسر میبرد. و ما از نتایج و تاوان جهانی کردن باخبریم: انقیاد ملل، جنگها، بحرانها، قطعی ها، استثمار میلیاردها انسان. و واقعیت اینست که ما راه دیگری داریم: راه پیشبرد مبارزات و امر مشترک خویش یعنی رهائی و انقلاب در سراسر جهان. بحث من درباره مفهوم واقعی جهانی کردن و مفاهیم آن برای مبارزات ما است.

#### منظره سرمایه داری جهانی

سرمایه داری از همان ابتدا خصلتی جهانی داشته است. ظهور سرمایه داری در اروپا و آمریکای شمالی به تجارت برده در آفریقا و غارت آسیا و آمریکای لاتین وابسته بود. انقلاب صنعتی در انگلستان بقیه در صفحه ۱۲